

کتابخانه
میرشورای
اسلامی

卷之四

مؤلف

معارف و بیانی لطافت

2012

三才

خطی اهدائی
کتابخانه
مجلس شورای اسلامی

٩٢٩

ما في هذا المجلد

فارسی

یا در ادعیه
و طلبات

بالاختیار است

ما افضل

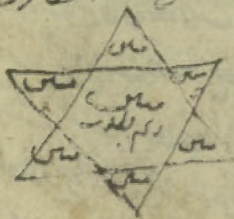
علاء حضرت مسیح موعود

مقامه مرادیه بنیادیه

محمود علی خان

سید درویش بن شمس اسیر دامغان

برای این کار از ۱۵۵ رکه



وقف

نقشه یکتا
سید الوضی

۵۲

۲

وہماری

• 71 •

5

۲۰

三

خطی اهدائی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۶۲۶



کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: تحریر فی خبر و آراء در ادعیه و طریقه

مؤلف

جلد (۴۱۹) از کتب (خطی) اهدائی

آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب

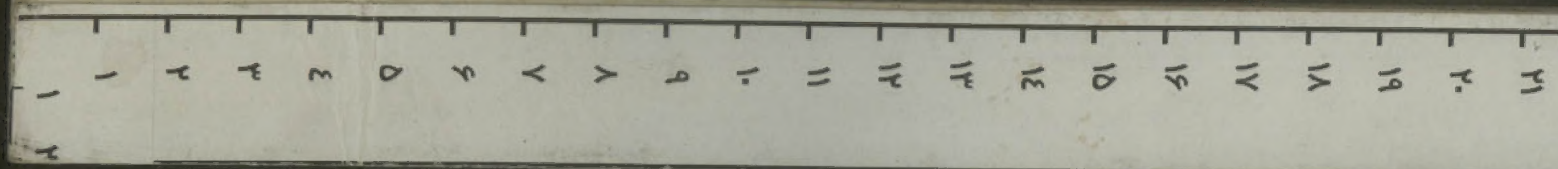
۴۱۹

۳۷۴

۶۲۶



۱



منتری میان هم ناز مع ناز عصر کسلی فرور ز نهر، روزی که شسته اول
 کوزه عطار در نیمه کانت نهر استوی قمر ناز ظاهر زحل میان هم ناز
 منتری ناز عصر مع افروز ز شمس در غنچه اول روز منتری نیمه کانت
 زهره دفت استوی عطار در ناز ظاهر قمر میان هم ناز زحل ناز عصر
 شمس افروز مع جمه اول روز زهره هم و شمس دفت استوی مع ناز ظاهر
 عطار در میان هم ناز قمر ناز عصر زحل افروز منتری باب در عت شب
 شمس ناز حقی قمر قمر افروز مع شمس ناز عصر مع صبح که در شب
 مع صاف زهره هم شسته ناز ناز شمس ناز عصر مع دفت خواب شمس هم شب
 زهره هم شمس عطار در صبح که در شب قمر صاف زحل شسته ناز شام
 زهره ناز حقی عطار در محل خواب قمر ناز شب ناز عصر مع صبح که در شب
 مع صاف شمس چهار شسته ناز شام مع صحن منتری قمر ناز جل نایب
 شب شمس چهار شسته ناز شام مع ناز حقی منتری مع خواب زحل نایب شب
 نایب خورش زهره هم صبح که در شب عطار در صبح صادق قمر شب خفته ناز مغرب
 شمس ناز حقی عطار در محل خواب زهره نیمه شب نایب خورش زحل صبح
 کاز شب منتری صبح صادق مع شب جمه ناز شام قمر ناز حقی منتری
 محل خواب زحل نایب عطار در میان خورش شمس صبح که در شب زهره

صبح صاف عطار در پس دستور عمل نماید هر چه نماید در از مراد حاصل آید در میان
 مخالف موافق اگر در محل صبح محل دارد و قوس شمس نایب که در شسته سر طاق
 عصر شب حوت آید نایب که بیکر دستند جو را و میزان و دلو بای آید
 و نایب که در شسته الشواب دستند خاک و نایب که در شسته باب نایب که نهر
 و منتری موافق آید اگر دوستی خواهم میان دو کس کند اگر موافق آید زود تر
 حاصل شود و اگر موافق نباشد دیر تر عمل آید باب نایب که در ان ساعت
 که تقوین کند اگر بعضی میبکند پس به عکس باید پوشیده در جای پنهان
 باید پوشیدن و جامه های سیاه پوشیدن و آن زمان که قلم از زمین بعضی
 تراشد روی قلم را از خود برگرداند و این دعا بخواند و غضب الله علیه و
 لعنهم و اعدائهم جهنم و مساوات مصیرا و چون قلم را قطع کند بگوید نطقیت
 علی بعضی و العداوت و در آن زمان که غریبت محبت میکند بر فرزند خود
 پوشد و در جای پنهان نشیند و بگوید که من عود و غیره و چون تمام را شمر آید
 و روی بر خود کند و این آیه را بخواند قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
 احببکم الله و یغفرکم ذنوبکم و الله غفور رحیم و قطع کند اگر از برای محبت
 میکند که در او سر کتابت کند درست بنماید و اگر از برای بعضی میکند
 که خوب است و بنماید و انی که اگر از برای بعضی میکند که در

در پایداری دانستن که اگر از برای حلال میکنی باید به جامه پاک بپوشی و
 خلوت رفتن و سبزه با این آیه را بر تن تراش بخواند و این التماس من بخدا
 من دون الله ابدأ اعز علی المومنین افلله علی الکافین الموم
 الفهم و سه بار و اقیبت علیک و سه بار بخوانم که سه و یکم و دوم انداد ارا
 پس قطع کند و اگر از برای بغض میکند سه بار این آیه را بر تن تراش
 بخواند و بعد از این که العداء و البغضاء ابدأ ارا ان فکرم
 قطع کند و اگر از برای زبان بند میکند سه بار این آیه را بر تن تراش
 بخواند و اگر کسی را نکند پس قطع کند و در دوستان نهادن را
 و اگر از برای محبت زبان بند نویسد و اگر از برای محبت حرام میکند این دعا را
 سه بار بر فم تراش بخواند الذین یحبون ان یتبع الفاحشه وان فکرم
 قطع کند و ثانی فی باشد هر که که محبت با بغض زبان بند یا چیز دیگر کند
 نویسد و بدان دستور اول را و آخر را که در شد عمل کند اسم الله الرحمن الرحیم
 که که این دو بیت مرتب شد پس اگر بعد که مجموع آن چه است آیه
 مبارکه بخواند که لب الله والذین امنوا اشد حباً له را باید با نیت و جهل و دانه
 زانرا باید زانرا با نیت و دگر بخواند و بخورد مطلوب و هر هر دو را هم بخورد
 در نجیب و غریب و در هر دو آن را غیر محتمل است طریقی بر رد است

بجز تکیه و بغض هرگاه که نیت نجیب بوده باشد که باید که نیت باشد
 اول تا با فکرم که اگر از برای عداوت نماید که نیت شود که بغض بر عکس باشد
 طالب قرض کنیم هیچ بر کسی مطلوب مثلاً اگر قدر نصف نصف کبر طایفه
 در خانه ۹ باید زیاد نمود و کمتر مطلوب در خانه دوازده باشد باید افزود و تا دفع
 باشد بجز تکیه و بغض نویسم اول اسم طالب را باید صاحب نمود عدد آن را باید
 بیشتر از بر بر معاد که مثلاً اگر کثرتی داشته باشد باید چیزی علاوه نمود
 که عشران شد مثل محمد را حساب نمودم ۹۲ شد باید مثلاً گشت یا لقب
 باید یا بن فلان بر او افزودیم که دوده یا بیست یا بیشتر و بعد از آنکه عشران
 شد باید شانزده عدد کم کرد از مجموع و عدد رک را هم علاوه نمود و بعد از آن
 علاوه نمودن عدد رک که ۲۲ است و وضع شانزده نیت را باید لفظ
 نمود و نصف در خانه اول نوشت و در خانه دوم یک اضافه باید کرد و خانه
 چهارم و پنجم در خانه یک اضافه میشود که چهار عدد و در نصف اضافه میشود
 من بعد عدد خانه چهارم و پنجم را یکدیگر باید جمع نمود و با جمع کل باید ملاحظه کرد
 کرد آنچه جمع کل از وضع جمع خانه ۴ علاوه باشد در خانه هم اضافه باید نمود
 تا خانه پنجم که خانه طالب تمام میشود اسم هر مطلوب اثر اینست مثل طالب
 مع و بیشتر تمام هر اسم در فرد یا نیز محبوب و علاوه مطلوب از مجموع ۱۳۴
 عدد طرح و نیت را نصف و نصف را در خانه ۹ بنویسم و در آن نه هم یک علاوه

عدد رک
 ۲۲

که ۲۲ است بخوانه یا هله خائیه یا نو ذابیه حرکوا الادواح
 الساکنه المسکنه فی فرد الزکوة بحسب المخرج **الکذا**
 حتی یضرب الطالب والمطلوب طالب او فوا یمیدله اذا
 غاهدتم فلا تنقصوا الا یان بعد توکیدها و ذلك علی الله عظیم
 مرک مرک صلی سلف کلام هر کس این اسم را بهر مرتبه بآب بنویسد
 دفع زهر عقرب ۳ مرتبه بخواند صد بار یا صون یون همدی
 نصیر و خواص ۲ در ۲ مخفی نمائید که در ۲ است و آن همه معتبر است
 و بعضی دیگر اعتبار نکرده اند چه آنکه اظفر و اضلاعش هم راست نیاید
 و صورتش اینست

۳	۱	۲
۲	۱	۳
۳	۲	۱

 اما وقتی که این خام
 را ۳ در ۳ کنند میباید که این شکل را فتح باب خوانده است و اگر
 کلید الناس افش کنند و بزرگانی خانی نهند هر کس این خام طاعت او باشد
 دست بهر در بسته که نهد کش ده کرد و اگر دست بر دیوار نهد از پیش
 بدر رود و اگر بر پوست کون آهوی بگذارد مع که در بیشتر برادر کرد
 بکنند و صفت پیدا کردن الناس در مودن مافوت مد شده فتح خوانند که
 از سوخته حقیقت حاصل کند و فکر که خفاش که بر آرد و باشد جام آبکینه بر سر
 بچه او و صد کنند در حال بادا نشان بر در الناس بیاورد و چون بر آبکینه

المفکود
مع کرب

نهد بآب بآید که پس ان الناس در خانه خفاش بماند و شایان هند الناس
 باین طریق بیه امید کنند و دست عقاب جان خاست دارد و بعد کردن او
 که مرغ بماند که در او هر چه خوانند هر چه نهند عادت او آید که هر که سوراخ
 بچه او حکم بکند الناس میبرد و دست عقاب می آرد و در سوراخ که بچه او در
 بنهد در حال خفت و کل از هم بریزند و هر کس که این سنگ را بردارد و بکشد ۲ در ۲
 در او نهد در هر کس که بکشد دلک بنده در خبر را در کار کند و بیه نشود و دست فاسا
 خفاش بکشد چنانچه بکشد که از او بر غفران مار زخم بماند و خفاش را بکشد
 کما طر شد که بر تانست رفته و شکسته قان را با در او هر کس که بر تان داشته
 باشد آن سنگ را با جف دارد از علت یرقانی پاک شود اما سه در سه
 اقباب سوزده در سه در سه و طبع سرع متعجب باشد و سعید در طبع
 بر بابی که اس نوبی که در هر که بکشد در دفع و جوشش پیدا شود و هر گاه که
 روی نهد از پیش برد اما خواص ۳ در ۳ نه فایده است و خفاش است و عدد کم
 آدم و حضرت امیر المومنین معقول در خواص ۳ در ۳ و دب اهل طحید
 حروف و قی الودا چند دفع هر کس که بر سر نهد که بر سر نهد یا را نهد
 راست و کما بر کولانی جیب و کما در پشت در بابت از ریخ خلاص شود و اس
 شکست چنانچه بام کرکته بنویسد نام او در بر سر نهد و در کولانی
 و قی کند و سنگ کمان در بالار آن کولانی بنویسد و باز کرد و اگر هر چهار

کافه کشند و هر یک کوزه آب برهنده بپزند و در چهار رکوت کت زار
 و فنی کنند و در آن موقع نایاب شود و چند مال سحر اس کلر است که زو
 و ابدا اگر سر به کوفت مقطع در حواله ادنویه و باب حل کنند و بان است
 خود را بنویسند سحر مال شفا و اگر کبریه است بشنود بر زن همان صورت بچید
 او را که موثر است و فنی قدر در طرف بدنه در کت سواج و کواکب سعد
 متعلق میشود بر پوست اهر بنویسند حاصل اوقار کرد بر حرکت و از راه فنی
 ملول شود و فنی قدر همان رد و فنی بعد در لقه فانی نگارد و حاصل آن
 معین باشد بر جمع حرکات و غالب که در برهم در نفس جفتی بود زهره
 میخارد و در شش هر کس سخن گوید بر سطح او را در در روز قروعت
 قمر بخارد و در سفره جفت دل از جمع میخاره و خوف اخبر رسد و فنی اصحاب
 سحرین باشد بنویسد و ما فدا کرد هر جهت که میسر شود حاجت بر آید
 و اگر بطریق اسد بنویسد و از آن قبیلها سازد بسم مطلوب ملک
 و در خوان بخور کند تا شتر عظیم دارد و اگر فرور در سحر با مقابله باشد سحر
 باشد بسم در سخن نویسد میان ایشان تقویه و ان کف و اگر قدر در مبوط
 باشد راجل سحر در طالع دشت و اسم شخصی که متحول خواهد شد
 بدو میگوید که رخا به مار شدن و بپاده ریش و علفی لقا و ابدا و مار

۱۲
 او رصبت نگیر کرده وضع کند در شکت و در رشت شکت دایره
 بکشد و در میان او اس نامه او کلمات نافه فنی بنویسد و در آن
 شغل مانده نشود صورت شکت است

۲	۹	۴
۷	۵	۳
۶	۱	۸

۸	۳	۴
۱	۵	۹
۶	۷	۲

۶	۱	۸
۷	۵	۳
۲	۹	۴

بدنکه این شکل از چهار خانه توان کرد و بر صورت نظم طبعی جهت فتوح
 ابتدا از دویم خانه توان کرد و کت محبت از چهارم خانه کت و در هر دو
 انهد از خانه ششم کت و ابتدا از خانه ششم خانه تقوی و در سحر از اس
 اکتال موکلت و در سحر بنویسد و غایب است از تهر و کلبه و فیل
 و تحریک و فنی در ترفی و لا حول و لا قوت الا بالله العظیم
 تیغ و اول برکت زنگ است به که افند عالم را تا کس بدست و اصلح است
 در سحر است که سحر است فطر مفر است که اسم طایب و مطلوب و ابدا
 محبت در دفع سحر از مثلاً طایفه و مطلوب محمد اسم و در و جلد کند و در و زره
 از آن طرح کند و با فنی بسم کردم و یک قسم آن و در سحر بر سحر و اسم و ما
 کردم سحر

۹	۸	۷
۶	۵	۴
۳	۲	۱

۵ اطمینان دیگر گفته اند که اگر در خانه اسمی از اسما و نه که معنی آن دلانه و در اول
 و صحره باشد که مناسب آن خانه باشد مثل در خانه اول الله در خانه دوم
 یاری و در سوم جبار و در چهارم دنان در پنجم هو و در ششم دود و در هفتم
 در خانه هفتم زکری در خانه هشتم حبیب و در نهم با طیب و در دهم
 اما طریقی گفته اند که در خانه اول الله در خانه دوم جبار
 در خانه سوم جبار در خانه چهارم جبار در خانه پنجم جبار
 در خانه ششم جبار در خانه هفتم جبار در خانه هشتم جبار
 در خانه نهم جبار در خانه دهم جبار

یاری	عیب	دنان
زکری	هو	جبار
وفا	الله	حفظ

در خانه اول الله در خانه دوم جبار در خانه سوم جبار
 در خانه چهارم جبار در خانه پنجم جبار در خانه ششم جبار
 در خانه هفتم جبار در خانه هشتم جبار در خانه نهم جبار
 در خانه دهم جبار

ار	لطیف	لحم
۱۱	۹۳	۶
۱۰۶	۵۷	۱۲

در خانه اول الله در خانه دوم جبار در خانه سوم جبار
 در خانه چهارم جبار در خانه پنجم جبار در خانه ششم جبار
 در خانه هفتم جبار در خانه هشتم جبار در خانه نهم جبار
 در خانه دهم جبار

۳	۹	۳
۳	۵	۳
۸	۱	۲

در خانه اول الله در خانه دوم جبار در خانه سوم جبار
 در خانه چهارم جبار در خانه پنجم جبار در خانه ششم جبار
 در خانه هفتم جبار در خانه هشتم جبار در خانه نهم جبار
 در خانه دهم جبار

۶ اینان تک مستغنی از جنة من خودی فلک فی حجرة آبی
 فی السموات او فی الارض یا شمس یا سماء و بگوید یا مستغنی
 هذا العیسر چون تمام کند مرادش حاصل شود و کارسان شود و کار
 مصر مثل جهان گفته که عدد اسم هر چیز که خواسته از خود بیشتر و
 مطلوبی که در آن در طلب نویسنده و بعد اسم مستغنی شوند
 و مقصود حاصل کنند و این دفعه نیز در وسط لایحه و وقتی تمام کنند
 و این اسماء بعد از آن خوانند مراد حاصل شود و فتوحات لغایت سبب
 اندر شرف قمر ظاهر نیز هر روزی نویسنده و از عدد و ۱۸ گفته و با
 بخت صریح باشد

و چند خواهر را بر لایحه میزد و در وقت
 اجتماع شمس این عدد را میزد

۱۸۶	۱۸۶	۱۸۶
۱۸۶	۱۸۶	۱۸۶
۱۸۶	۱۸۶	۱۸۶

احمد ربه و ام کل بر هلا
 این کبر از مکتب است که عجیب
 این عروف و علما است که در ۳۳ است در مرکز شهر و از استاد ۱۸۶

۱۶۵	۱۶۵	۱۶۵
۱۶۵	۱۶۵	۱۶۵
۱۶۵	۱۶۵	۱۶۵

1	2	3
4		5
6	7	8

و چهارخانه و دوایای هر خانه بهمان عدد است و هر خانه که بعد از ایل درست باشد
و چهارخانه وسط را است و هر خانه که بالوش هم در یک از چهارخانه باشد
و هشت خانه دیگر را هر یک از آن خانه ها بعد از است و از اسلامه سده الحقه غنیم
درست نموده و کند در رد که مع در شیشه که اندازند در حق و آب میجو شسته و آن
غرفه که بهشت منزه نباشد و بخانه و بخانه مناسب شود آنکه که هست سیم و اصفیه
الضاهر کسی که باید و در آن عدد آن
۹۱۰۸ ۱۰۷
۳۶۸ ۳۶۷ ۳۶۶ ۳۶۵ ۳۶۴ ۳۶۳ ۳۶۲ ۳۶۱
۳۶۰ ۳۵۹ ۳۵۸ ۳۵۷ ۳۵۶ ۳۵۵ ۳۵۴ ۳۵۳
۳۵۲ ۳۵۱ ۳۵۰ ۳۴۹ ۳۴۸ ۳۴۷ ۳۴۶ ۳۴۵
۳۴۴ ۳۴۳ ۳۴۲ ۳۴۱ ۳۴۰ ۳۳۹ ۳۳۸ ۳۳۷
۳۳۶ ۳۳۵ ۳۳۴ ۳۳۳ ۳۳۲ ۳۳۱ ۳۳۰ ۳۲۹
۳۲۸ ۳۲۷ ۳۲۶ ۳۲۵ ۳۲۴ ۳۲۳ ۳۲۲ ۳۲۱
۳۲۰ ۳۱۹ ۳۱۸ ۳۱۷ ۳۱۶ ۳۱۵ ۳۱۴ ۳۱۳
۳۱۲ ۳۱۱ ۳۱۰ ۳۰۹ ۳۰۸ ۳۰۷ ۳۰۶ ۳۰۵
۳۰۴ ۳۰۳ ۳۰۲ ۳۰۱ ۳۰۰ ۲۹۹ ۲۹۸ ۲۹۷
۲۹۶ ۲۹۵ ۲۹۴ ۲۹۳ ۲۹۲ ۲۹۱ ۲۹۰ ۲۸۹
۲۸۸ ۲۸۷ ۲۸۶ ۲۸۵ ۲۸۴ ۲۸۳ ۲۸۲ ۲۸۱
۲۸۰ ۲۷۹ ۲۷۸ ۲۷۷ ۲۷۶ ۲۷۵ ۲۷۴ ۲۷۳
۲۷۲ ۲۷۱ ۲۷۰ ۲۶۹ ۲۶۸ ۲۶۷ ۲۶۶ ۲۶۵
۲۶۴ ۲۶۳ ۲۶۲ ۲۶۱ ۲۶۰ ۲۵۹ ۲۵۸ ۲۵۷
۲۵۶ ۲۵۵ ۲۵۴ ۲۵۳ ۲۵۲ ۲۵۱ ۲۵۰ ۲۴۹
۲۴۸ ۲۴۷ ۲۴۶ ۲۴۵ ۲۴۴ ۲۴۳ ۲۴۲ ۲۴۱
۲۴۰ ۲۳۹ ۲۳۸ ۲۳۷ ۲۳۶ ۲۳۵ ۲۳۴ ۲۳۳
۲۳۲ ۲۳۱ ۲۳۰ ۲۲۹ ۲۲۸ ۲۲۷ ۲۲۶ ۲۲۵
۲۲۴ ۲۲۳ ۲۲۲ ۲۲۱ ۲۲۰ ۲۱۹ ۲۱۸ ۲۱۷
۲۱۶ ۲۱۵ ۲۱۴ ۲۱۳ ۲۱۲ ۲۱۱ ۲۱۰ ۲۰۹
۲۰۸ ۲۰۷ ۲۰۶ ۲۰۵ ۲۰۴ ۲۰۳ ۲۰۲ ۲۰۱
۲۰۰ ۱۹۹ ۱۹۸ ۱۹۷ ۱۹۶ ۱۹۵ ۱۹۴ ۱۹۳
۱۹۲ ۱۹۱ ۱۹۰ ۱۸۹ ۱۸۸ ۱۸۷ ۱۸۶ ۱۸۵
۱۸۴ ۱۸۳ ۱۸۲ ۱۸۱ ۱۸۰ ۱۷۹ ۱۷۸ ۱۷۷
۱۷۶ ۱۷۵ ۱۷۴ ۱۷۳ ۱۷۲ ۱۷۱ ۱۷۰ ۱۶۹
۱۶۸ ۱۶۷ ۱۶۶ ۱۶۵ ۱۶۴ ۱۶۳ ۱۶۲ ۱۶۱
۱۶۰ ۱۵۹ ۱۵۸ ۱۵۷ ۱۵۶ ۱۵۵ ۱۵۴ ۱۵۳
۱۵۲ ۱۵۱ ۱۵۰ ۱۴۹ ۱۴۸ ۱۴۷ ۱۴۶ ۱۴۵
۱۴۴ ۱۴۳ ۱۴۲ ۱۴۱ ۱۴۰ ۱۳۹ ۱۳۸ ۱۳۷
۱۳۶ ۱۳۵ ۱۳۴ ۱۳۳ ۱۳۲ ۱۳۱ ۱۳۰ ۱۲۹
۱۲۸ ۱۲۷ ۱۲۶ ۱۲۵ ۱۲۴ ۱۲۳ ۱۲۲ ۱۲۱
۱۲۰ ۱۱۹ ۱۱۸ ۱۱۷ ۱۱۶ ۱۱۵ ۱۱۴ ۱۱۳
۱۱۲ ۱۱۱ ۱۱۰ ۱۰۹ ۱۰۸ ۱۰۷ ۱۰۶ ۱۰۵
۱۰۴ ۱۰۳ ۱۰۲ ۱۰۱ ۱۰۰ ۹۹ ۹۸ ۹۷
۹۶ ۹۵ ۹۴ ۹۳ ۹۲ ۹۱ ۹۰ ۸۹
۸۸ ۸۷ ۸۶ ۸۵ ۸۴ ۸۳ ۸۲ ۸۱
۸۰ ۷۹ ۷۸ ۷۷ ۷۶ ۷۵ ۷۴ ۷۳
۷۲ ۷۱ ۷۰ ۶۹ ۶۸ ۶۷ ۶۶
۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹
۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲
۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵
۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸
۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱
۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴
۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷
۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰
۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ ۰

[illegible]

اینها خواص سوده صابون پس مزاج
 بجهت غشوات و وسعت رزق و تخفیر
 قلوب بسیار مؤثر است در ساعت
 بعد در مقدار سه سدسی نوشته در لوح
 سار در صابون ۴ درم و ماخوردار در
 که فایده بسیار خواهد دید اینها را
 و سرکه به نسبت مار که باشد پس آن سرکه باید در سینه بخورد
 و در هر عدد بچوب سوده صابون که ۸۲ گرم عمده ۱۵ جویستیم از او در سینه

۱	۶	۲	۷	۳	۸	۴
۲	۷	۳	۸	۴	۱	۶
۳	۸	۴	۱	۶	۲	۷
۴	۱	۶	۲	۷	۳	۸
۵	۲	۷	۳	۸	۴	۱
۶	۳	۸	۴	۱	۶	۲
۷	۴	۱	۶	۲	۷	۳

1	2	3	4	5	6	7
2	3	4	5	6	7	8
3	4	5	6	7	8	9
4	5	6	7	8	9	10
5	6	7	8	9	10	11
6	7	8	9	10	11	12
7	8	9	10	11	12	13

[illegible]

TTV40	TTV45	TTV90	TTV45	TTV50	TTV45	TTV40
TTV40	TTV45	TTV45	TTV45	TTV51	TTV49	TTV41
TTV49	TTV45	TTV48	TTV49	TTV48	TTV47	TTV48
TTV49	TTV41	TTV49	TTV41	TTV49	TTV48	TTV41
TTV40	TTV45	TTV47	TTV47	TTV49	TTV47	TTV47
TTV40	TTV45	TTV40	TTV40	TTV40	TTV49	TTV49
TTV40	TTV49	TTV40	TTV40	TTV40	TTV49	TTV49
TTV40	TTV40	TTV41	TTV40	TTV40	TTV49	TTV40

در خصوص ابیات جنبه مخصوص که در این ایام مبارزه است از هر دو

سنگ و حکا و نشانان منی فلتر رسیده در خواص بسم الله چون کوی بسم الله
 هر چه بخوانی بسم الله چون کسی بخلرب احوال باشد و هیچ امید یاری و سرکاری
 ندارد بشه بدست خدایا بر سر راه او در وقت نرسد و قمر طالع بعد باشد و بعد ۷۸۶
 نوبت بخواند و شرط خواندن این است که اول و منسوب از و در وقت نماز باشد از و در
 وقت اول ۱۹ بار بسم الله از هر یک یکبار بخواند از آن فایده کثیر و کرم و کرم و کرم
 و در وقت صبح هم می شود که زبان سلام ده و این نیز بخت و کرم و کرم و کرم
 و بخواند و در حال خواندن کبریا بخواند و در وقت از هر یک یکبار بخواند و بخت
 بخت و این بخت را بخواند و چون این عمل کرده باشد بختی که هم در آن وقت
 مفوضه حاصل شود بخت است و اگر از خیر تر باشد بخت باشد و این عمل
 بکند که ده شرف و از هر یک یکبار بخت و عزت و چشم طلالی و بخت
 و هر بخت که دارد بخت این است که بسم الله منقول که گفته است و این را گفت
 است اما بخت دوم بخت ساری الطور و در وقت صبح بخواند و در وقت

بسم	الله	الرحمن	الرحیم
۱۹۶	۱۹۸	۲۰۸	۱۸۶
۱۹۵	۱۹۳	۱۸۷	۱۹۵
۱۹۲	۱۹۶	۲۱۰	۱۸۸
۱۸۹	۱۹۱	۱۹۷	۱۹۷

و عدد رسیده فایده که بخت است و بخت
 ناست منبر و بخت و قمر طالع رسیده
 و در وقت صبح بخواند و در وقت

بسم الله الرحمن الرحیم	ما یوم الدین	اهدنا الصراط المستقیم	صراط الذین انعمت علیهم
۲۸۱	۳۳۰	۱۹۸۷	۱۰۷۷
۳۱	۲۸۷	۱۰۸۰	۱۹۸۸
۱۰۷۹	۱۹۸۹	۴۲۰	۲۸۷۹

عدد رسیده فایده که بخت است

۲۵۳	۲۵۳	۲۵۳	۲۵۳
۲۵۳	۲۵۳	۲۵۳	۲۵۳
۲۵۳	۲۵۳	۲۵۳	۲۵۳
۲۵۳	۲۵۳	۲۵۳	۲۵۳

بخت خلق بخت فایده و بخت و بخت

۲۵۳	۲۵۳	۲۵۳	۲۵۳
۲۵۳	۲۵۳	۲۵۳	۲۵۳
۲۵۳	۲۵۳	۲۵۳	۲۵۳
۲۵۳	۲۵۳	۲۵۳	۲۵۳

نه کار که قرآن طریقه بود، آنکه ساعت دهم خود را عدد یکبار و دافعل عدد کند
 و چون مربع تمام کند: التوبت این به زرد بچشم بخواند و بخور لوزانه در آن شب
 کسی سخن گوید و چون بخورد و این اب ملایم شود و دایم بخواند اگر در پیش باشد
 نواز کند و اگر خیزد بشه فوی کند و چشم طاری عروق و کرم بند در روضات
 اثر عظیم ده در خواص قل اللهم ما لك انك لا تعجز عن عدد یکبار اگر کسر منقبض
 افتاده باشد یا منقبض طلب کند این عدد و عدد اسم الله را اضافه کند
 در مربع ثبت کند ساعت سه و قدر معهود حمل نوشته شود بخور لوزانه
 و صفت از روز و در التوبت بخواند در حالت خواندن سخن نگوید روز
 یا شب چون این عمل کرده منقبض و جاه و دوش روی نماید و اثر عظیم روی
 نماید و اگر در عقب هر ناز و دزد سازد فتح و جفتش روی نماید و آنکه
 کرد عدد دل الهی ۲۴۴۲۴۴ خواص قل اللهم لا اله الا هو انك لا تعجز عن
 حله یا در مربع یکبار در ساعت شمس قرآن طریقه التوبت بخور لوزانه و در خواص
 و آن مربع را خود روی کند در در میان طالی، حرمت و مایهیت باشد
 و چون که در روز شمس بخواند و این عمل کند و آنکه دارد و این عدد بخواند
 و متهم آن امر کسی از روز و در التوبت بخواند و در حله طالی برکت هر آنکه عظیم
 و ما هر کس سخن گوید بطبع فرمان سردار از طرف
 و من صلی علی خیر الانام شرط چهارم آنکه عدد اسم
 مطلوب میگرداند آنکه افاضای عدد گفته در مربع یکبار

الامر	لا اله الا الله	الامر
۱۳۵	۱۳۵	۶۶
۱۳۵	۶۶	۱۸۹
۱۹۰	۱۳۵	۶۶

و بخور لوزانه و این مربع، بخور دارد و این اب ملایم شد حقیقی بغم روی ماه و خواص
 اب ان الله و ملائکته یحیطون علی کل شیء و این اب را عدد یکبار و اسم خود داخل کند
 چون قرآن طریقه با ساعت یکسان عدد یکبار و بخور لوزانه در آن شب بخواند
 چون بر این اب ملایم کند و این مربع، حقیقی که در وقت موصول القول کرد و آنکه شفا
 وی کرد و عدد دایه ختم الله تا غش و عدد یکبار چون از شخصی چنان شود عدد اسم
 التوبت یکبار و این اب را اضافه نماید و در مربع یکبار و این اب بعد از اسم الله بخواند
 چون قدر روز نشد و قرآن طریقه را شب ساعت یک و آن مربع، حقیقی که در
 دل عدد اسم ان الله این اب را بخواند البته زیادتیش کرد و اگر خصمان سخن گفتند
 عدد یکبار و این عدد اضافه کند و در مربع ثبت کند و در زیر سنگ گران باشد
 و نام خصمان میرد زبان خصمان بسته شود و مفتی و در آن ساعت این را بخواند
 و چندین بار این اسم سدا و بین خلاص سدا فاعبنا هم ثم لا نعذب
 هم یکبار و آنکه لا یفلتون احتیوا علیما و لا یسکون و ساهت الیوم علی البیوم
 اس را بر هر کس این خواص دهد و اگر اس را عدد یکبار و بیام خصمان اضافه کند
 و در مربع ثبت کند اثر عظیم روی ماه و این از جمله بیانات خواص اب محبت
 حمله که مستلزم در آنست و بخور لوزانه را منفرجه کند و دایه کوالفقت مافی
 الارض حیفا نا الفتن بین قلوبهم و کلوا فی القتلهم آن عزیز حکم یکبار و اسم
 طایب و مطلوب کل امری و افاضه عدد اب گفته و در مربع ثبت کند، در سنت
 و عتبه در اس اب را بخواند عدد اسم مطلوب و این مربع را، حقیقی که در وقت
 مستخر از خود خواص اب بخواند که اب و الدنیا امینا الی حیاته و العتبه عتبه
 محبت یعنی وانه حقیقی بخواند و این عدد یکبار این خواص دارد و اگر این را بخواند

S_L	V_F	V_1
V_F	V_1	S_S
S_A	S_1	V_F

کتابخانه

که کسی زبان بند کند عدد صم یکم فتم لا یقبلون بکرم و عدد اسم ان شخص
و این جمله در وقتی ثبت کند و در دست کتاب بندد که زبان انکس بسته شود
و اگر خواهد که کسرا از سهوت حرام به بدی بکرم عدد مذکور ثبت و سهوت
فلان بن فلان و این جمله در وقتی ثبت کند و در جایی مذکور کند و نیکی
کوان در بالای آن نهد که بسته شود و هر یک از این اعمال کند بنظر کواکب
کند و بخور روزاند و غریبه فحش اند که مجرب طایفه مورد حکایه مغرب دعوت
انسان در مقررات و موقوفات این موقوفات و در موقوفات حواصن ناس
مثل کسرا و غریب و در زو و تخرات در مقررات فخر و تکیه و جمعی و اداری
و قبض و هر چیز که خواهند در هر عمل اجتماعی از قرآن که مناسب باشد در
حوالی و حوائی آن وقتی بنویسد بدین سکا از اداریت و اما استیانتا بنویسد
و این را هم بنویسد تقریر قاری یا حال و تقریر احقاق و نقالا و یا ستم بنویسد
شدید و در حواصن که ما دارویم الا خدا لا یقبلون ثبت فلان بن فلان علی ملائک
الطافه ان الله و وفی بر این ممالک و اما بر این مقطع باید نوشت و بخور
بوزاند تا کارش بجا آید ترسد بر این عمل و بدفع هر چیز مستحوی نامضرت
نباید بر بنیاد زهار و توانست که ما واجب نفی مقبول شود و جماعتی دیگر
از حکایه اهل مغرب از این بنیاد خانه نه اسم استیجاء کرده اند اسم اوله نوکور
شد و فهم سپه هند باس بر عیادت ملک اعظمها را تا آخر و حتی اعی
و بعضی احقاق الحقیق بان لفظ اولی و کذا ای می نویسد این ها که مناسب
اگر هیچ کس و ان لفظ استاد این نوع عمل با این طریقی رسیده و در هر نسخه

دویم خاتم عدد که این است از اصابه برسم گشتد و گویند سحابی سم عدد عدول
که آن ناقص است از اصابه برسم گشتد و گویند شکلا اعلی سم عدد جمله و دوح
چهارم برسم اصابه کند و مطلق دهند و گویند شیدا اعلی عددان اوله

1	0	1
2	0	1
3	1	1

و بعضی میگوید که در میان رزمندگان
عرب بلاد و احاطه ایستادگی
محدود است و خدای عز و جل
نکته ای را در این باره
و یک در این باره
نویسد و نام او در باره
و سکه ای در مالای
گشت و هر یک در
دفن کند و آن موقع
الکسی در حوالی او
بگوید که باطل شود
موت است و چون
نظر می شود و بویست
مولود شود و چون
او می بیند که
سفر خواهد کرد

اول حاصل شود چون آن هر درجه است درجه حوت باشد ما چهار درجه
 بود و قمر با قمر نهم یک و از غفران بر کنند و باب حل کنند و بخور
 هر که بید مجت عظم از او دید اید و اگر زن و شوهر دهند دفع شکار
 شود در میان ایشان و هفت تحت موز است و عقده سال نماید توان
 و اگر طالع عقب بر کنند با طالع دود قمر با قمر نهم و در بر رخ از حل
 باشد تا مقابله بود و نام روشن در و کتر بخند و جگر را ساری بر خاها
 قست کنند و سمن مقهور گردد چنانچه او را هیچ قوت نباشد و اگر در
 خانه دشمن بفرستد و بران شود و اگر بر رخ در عقب باشد و راه در سلطان
 این کار بر کنند و با خود گاه دارند نیل و دیگر کرده تا غایتی که هیچکس بران نتواند
 شود و قوت عظیم در خود مشاهده کند و هر که این کار بکند بخوبی چون قمر
 بر تریج میخ باشد و ۲ باره کند در خانه هر که بکند از دفر قمر پیدا شود
 و اگر در شرف دهر بنویسد و باب کند طفلا که آب دهند و هفت صا
 شود چون بزرگ شود با نام حکم باشد و اگر دهر خوشحال باشد و طالع سرخ
 ماده بود و صاحب طالع در ۳ ماده در ۱۱ ماده و ۹ بوده با ناظر بوده
 بطالع اما صاحب ۵ ماده اقل بود بخیر بود و قمر خوشحال و در سلامت
 ماستری از شکل ۵ در ۵ بکند بر بر سبزه نام در آن ترکیب کنند بکند
 صفت و زعفران دهد چون قمر در شرف باشد در سجده و با خود که دارد
 پیش حله خلاقی مقبول و معزز باشد و در چشم و دل زبان صاحب خط
 شیرین و محبوب بود و در تر دکام و سلام این نمون بود و خواص بسیار

دیگر هفت تحت این و قمر بکند در سال که قمر با قمر نهم
 نظر بود و زهره نیز خوشحال باشد در بار خاها خود و در بر این
 و من کند و نام طالع و مذهب و شرف ان نور دیده و خواص بسیار

۳۸	۷۸	۷۹	۳۵	۳۴	۸۲	۸۳	۲۱	۵
۶۹	۳۵	۳۴	۷۲	۷۳	۳۱	۳۰	۶۸	۷
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۱۳
۵۲	۵۴	۵۵	۲۹	۲۸	۲۸	۵۹	۴۵	۱۴
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۱۵
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۱۶
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۱۷
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۱۸
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۱۹
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۲۰
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۲۱
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۲۲
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۲۳
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۲۴
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۲۵
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۲۶
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۲۷
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۲۸
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۲۹
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۳۰
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۳۱
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۳۲
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۳۳
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۳۴
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۳۵
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۳۶
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۳۷
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۳۸
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۳۹
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۴۰
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۴۱
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۴۲
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۴۳
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۴۴
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۴۵
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۴۶
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۴۷
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۴۸
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۴۹
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۵۰
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۵۱
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۵۲
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۵۳
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۵۴
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۵۵
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۵۶
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۵۷
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۵۸
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۵۹
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۶۰
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۶۱
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۶۲
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۶۳
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۶۴
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۶۵
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۶۶
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۶۷
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۶۸
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۶۹
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۷۰
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۷۱
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۷۲
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۷۳
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۷۴
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۷۵
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۷۶
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۷۷
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۷۸
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۷۹
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۸۰
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۸۱
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۸۲
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۸۳
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۸۴
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۸۵
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۸۶
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۸۷
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۸۸
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۸۹
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۹۰
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۹۱
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۹۲
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۹۳
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۹۴
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۹۵
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۹۶
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۹۷
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۹۸
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۹۹
۶۱	۴۳	۴۲	۶۲	۶۵	۳۹	۳۸	۶۸	۱۰۰

نامند عقد المهر و من جمیع الرجال موفد و یک بهی افرق و نذبحه
 اسم من ترید و اسم امه و آتیب ۳ مرقوم و کرک هله الاسمار سام
 جبر باد کس طاه سطا و ان کشته و ان اهدت ان خیر مد
 ذکر کر و بولی کوز خان احدی ما بقدر بیول ضیه عبد المردس
 جمیع الرجال و لا غیر که عرف نگین عا ذکر کر دم یک هله الحروف
 فتحاح المرقع بیقند و هله الاسکار لیسلسلیع هله الملقع
 مکر و عدد اسمی و عدد حروف و نام تراپی که ۱۹۱۲ م ۱۹۱۳ م ۱۹۱۴ م ۱۹۱۵ م ۱۹۱۶ م ۱۹۱۷ م ۱۹۱۸ م ۱۹۱۹ م ۱۹۲۰ م ۱۹۲۱ م ۱۹۲۲ م ۱۹۲۳ م ۱۹۲۴ م ۱۹۲۵ م ۱۹۲۶ م ۱۹۲۷ م ۱۹۲۸ م ۱۹۲۹ م ۱۹۳۰ م ۱۹۳۱ م ۱۹۳۲ م ۱۹۳۳ م ۱۹۳۴ م ۱۹۳۵ م ۱۹۳۶ م ۱۹۳۷ م ۱۹۳۸ م ۱۹۳۹ م ۱۹۴۰ م ۱۹۴۱ م ۱۹۴۲ م ۱۹۴۳ م ۱۹۴۴ م ۱۹۴۵ م ۱۹۴۶ م ۱۹۴۷ م ۱۹۴۸ م ۱۹۴۹ م ۱۹۵۰ م ۱۹۵۱ م ۱۹۵۲ م ۱۹۵۳ م ۱۹۵۴ م ۱۹۵۵ م ۱۹۵۶ م ۱۹۵۷ م ۱۹۵۸ م ۱۹۵۹ م ۱۹۶۰ م ۱۹۶۱ م ۱۹۶۲ م ۱۹۶۳ م ۱۹۶۴ م ۱۹۶۵ م ۱۹۶۶ م ۱۹۶۷ م ۱۹۶۸ م ۱۹۶۹ م ۱۹۷۰ م ۱۹۷۱ م ۱۹۷۲ م ۱۹۷۳ م ۱۹۷۴ م ۱۹۷۵ م ۱۹۷۶ م ۱۹۷۷ م ۱۹۷۸ م ۱۹۷۹ م ۱۹۸۰ م ۱۹۸۱ م ۱۹۸۲ م ۱۹۸۳ م ۱۹۸۴ م ۱۹۸۵ م ۱۹۸۶ م ۱۹۸۷ م ۱۹۸۸ م ۱۹۸۹ م ۱۹۹۰ م ۱۹۹۱ م ۱۹۹۲ م ۱۹۹۳ م ۱۹۹۴ م ۱۹۹۵ م ۱۹۹۶ م ۱۹۹۷ م ۱۹۹۸ م ۱۹۹۹ م ۲۰۰۰ م ۲۰۰۱ م ۲۰۰۲ م ۲۰۰۳ م ۲۰۰۴ م ۲۰۰۵ م ۲۰۰۶ م ۲۰۰۷ م ۲۰۰۸ م ۲۰۰۹ م ۲۰۱۰ م ۲۰۱۱ م ۲۰۱۲ م ۲۰۱۳ م ۲۰۱۴ م ۲۰۱۵ م ۲۰۱۶ م ۲۰۱۷ م ۲۰۱۸ م ۲۰۱۹ م ۲۰۲۰ م ۲۰۲۱ م ۲۰۲۲ م ۲۰۲۳ م ۲۰۲۴ م ۲۰۲۵ م ۲۰۲۶ م ۲۰۲۷ م ۲۰۲۸ م ۲۰۲۹ م ۲۰۳۰ م ۲۰۳۱ م ۲۰۳۲ م ۲۰۳۳ م ۲۰۳۴ م ۲۰۳۵ م ۲۰۳۶ م ۲۰۳۷ م ۲۰۳۸ م ۲۰۳۹ م ۲۰۴۰ م ۲۰۴۱ م ۲۰۴۲ م ۲۰۴۳ م ۲۰۴۴ م ۲۰۴۵ م ۲۰۴۶ م ۲۰۴۷ م ۲۰۴۸ م ۲۰۴۹ م ۲۰۵۰ م ۲۰۵۱ م ۲۰۵۲ م ۲۰۵۳ م ۲۰۵۴ م ۲۰۵۵ م ۲۰۵۶ م ۲۰۵۷ م ۲۰۵۸ م ۲۰۵۹ م ۲۰۶۰ م ۲۰۶۱ م ۲۰۶۲ م ۲۰۶۳ م ۲۰۶۴ م ۲۰۶۵ م ۲۰۶۶ م ۲۰۶۷ م ۲۰۶۸ م ۲۰۶۹ م ۲۰۷۰ م ۲۰۷۱ م ۲۰۷۲ م ۲۰۷۳ م ۲۰۷۴ م ۲۰۷۵ م ۲۰۷۶ م ۲۰۷۷ م ۲۰۷۸ م ۲۰۷۹ م ۲۰۸۰ م ۲۰۸۱ م ۲۰۸۲ م ۲۰۸۳ م ۲۰۸۴ م ۲۰۸۵ م ۲۰۸۶ م ۲۰۸۷ م ۲۰۸۸ م ۲۰۸۹ م ۲۰۹۰ م ۲۰۹۱ م ۲۰۹۲ م ۲۰۹۳ م ۲۰۹۴ م ۲۰۹۵ م ۲۰۹۶ م ۲۰۹۷ م ۲۰۹۸ م ۲۰۹۹ م ۲۱۰۰ م ۲۱۰۱ م ۲۱۰۲ م ۲۱۰۳ م ۲۱۰۴ م ۲۱۰۵ م ۲۱۰۶ م ۲۱۰۷ م ۲۱۰۸ م ۲۱۰۹ م ۲۱۱۰ م ۲۱۱۱ م ۲۱۱۲ م ۲۱۱۳ م ۲۱۱۴ م ۲۱۱۵ م ۲۱۱۶ م ۲۱۱۷ م ۲۱۱۸ م ۲۱۱۹ م ۲۱۲۰ م ۲۱۲۱ م ۲۱۲۲ م ۲۱۲۳ م ۲۱۲۴ م ۲۱۲۵ م ۲۱۲۶ م ۲۱۲۷ م ۲۱۲۸ م ۲۱۲۹ م ۲۱۳۰ م ۲۱۳۱ م ۲۱۳۲ م ۲۱۳۳ م ۲۱۳۴ م ۲۱۳۵ م ۲۱۳۶ م ۲۱۳۷ م ۲۱۳۸ م ۲۱۳۹ م ۲۱۴۰ م ۲۱۴۱ م ۲۱۴۲ م ۲۱۴۳ م ۲۱۴۴ م ۲۱۴۵ م ۲۱۴۶ م ۲۱۴۷ م ۲۱۴۸ م ۲۱۴۹ م ۲۱۵۰ م ۲۱۵۱ م ۲۱۵۲ م ۲۱۵۳ م ۲۱۵۴ م ۲۱۵۵ م ۲۱۵۶ م ۲۱۵۷ م ۲۱۵۸ م ۲۱۵۹ م ۲۱۶۰ م ۲۱۶۱ م ۲۱۶۲ م ۲۱۶۳ م ۲۱۶۴ م ۲۱۶۵ م ۲۱۶۶ م ۲۱۶۷ م ۲۱۶۸ م ۲۱۶۹ م ۲۱۷۰ م ۲۱۷۱ م ۲۱۷۲ م ۲۱۷۳ م ۲۱۷۴ م ۲۱۷۵ م ۲۱۷۶ م ۲۱۷۷ م ۲۱۷۸ م ۲۱۷۹ م ۲۱۸۰ م ۲۱۸۱ م ۲۱۸۲ م ۲۱۸۳ م ۲۱۸۴ م ۲۱۸۵ م ۲۱۸۶ م ۲۱۸۷ م ۲۱۸۸ م ۲۱۸۹ م ۲۱۹۰ م ۲۱۹۱ م ۲۱۹۲ م ۲۱۹۳ م ۲۱۹۴ م ۲۱۹۵ م ۲۱۹۶ م ۲۱۹۷ م ۲۱۹۸ م ۲۱۹۹ م ۲۲۰۰ م ۲۲۰۱ م ۲۲۰۲ م ۲۲۰۳ م ۲۲۰۴ م ۲۲۰۵ م ۲۲۰۶ م ۲۲۰۷ م ۲۲۰۸ م ۲۲۰۹ م ۲۲۱۰ م ۲۲۱۱ م ۲۲۱۲ م ۲۲۱۳ م ۲۲۱۴ م ۲۲۱۵ م ۲۲۱۶ م ۲۲۱۷ م ۲۲۱۸ م ۲۲۱۹ م ۲۲۲۰ م ۲۲۲۱ م ۲۲۲۲ م ۲۲۲۳ م ۲۲۲۴ م ۲۲۲۵ م ۲۲۲۶ م ۲۲۲۷ م ۲۲۲۸ م ۲۲۲۹ م ۲۲۳۰ م ۲۲۳۱ م ۲۲۳۲ م ۲۲۳۳ م ۲۲۳۴ م ۲۲۳۵ م ۲۲۳۶ م ۲۲۳۷ م ۲۲۳۸ م ۲۲۳۹ م ۲۲۴۰ م ۲۲۴۱ م ۲۲۴۲ م ۲۲۴۳ م ۲۲۴۴ م ۲۲۴۵ م ۲۲۴۶ م ۲۲۴۷ م ۲۲۴۸ م ۲۲۴۹ م ۲۲۵۰ م ۲۲۵۱ م ۲۲۵۲ م ۲۲۵۳ م ۲۲۵۴ م ۲۲۵۵ م ۲۲۵۶ م ۲۲۵۷ م ۲۲۵۸ م ۲۲۵۹ م ۲۲۶۰ م ۲۲۶۱ م ۲۲۶۲ م ۲۲۶۳ م ۲۲۶۴ م ۲۲۶۵ م ۲۲۶۶ م ۲۲۶۷ م ۲۲۶۸ م ۲۲۶۹ م ۲۲۷۰ م ۲۲۷۱ م ۲۲۷۲ م ۲۲۷۳ م ۲۲۷۴ م ۲۲۷۵ م ۲۲۷۶ م

عدد و این جمله طی می ماند و بعد در هر قسم کردم هر قسم ده
باشد در خانه او نهادم و تمام کردم و اگر کمتر در عدد باشد یک و آن خودم
نهادم شد در خانه او نهادم و تمام کردم و اگر کمتر در عدد باشد
معمول بقا عدد نگارم و هر چه کمتر باشد در خانه سه هم بنهم و تمام کنم

۴۴

و اگر در چنین وقت که عودیم نام طالب دقام
مطلوب نگیرد و جمع کند و بخرج کند و
باقی ابرو در دست تند و در خنقند و طایفه خود
نگاه دارد در پیش مطلوب محبوب و مرغوب
گیرد و هر حاجت که خواهد رفتان شود یک
خطه از روی تشکید دهد در ده دایره و منوا
نگاشت و مایه را با نام اما طریقه نظر فاده او جلالت که در ۵
مرتبه ۲۵ شود یک بار در ۲۵ شود در نصفه که در ۵ مرتبه باشد
در ۵ مرتبه یکبارند از جمله عدوان اسم بخرج شد و آنچه ماند قیمت
کنند و یک قسم در خانه اول بپزند و دقام کنند بدو سال ۱۳۵۰ بخرج
کردیم اما ماند ۱۴ بخرج قیمت کردم و در ۵ قسم و با طریقه و نام یک
قسم اما که است در خانه نهادم و دقام کردم اگر کس بیاید در خانه
۲۱ افرایم و نام کنم مثل اسم القویف اگر دماند کسر در خانه ۱۰
بعد افرایم و دقام کنم مثل اسم المعز اگر کسر دماند کسر دماند باشد
در خانه ۱۲ افرایم و نام کنم از صرا باشد مثل اسم الیخلف یکبار
خانه و افرایم و نام کنم مثل اسم و کسر نمودند و دقام در ۵
فصل نظر و ان فالت که اسم ۵ صریح یک فصل اول در افرایم و دقام
هر یک در یک خانه و دقام در ۵ مرتبه در ۵ مرتبه صورت

۵	۳	۱۸	۱۲	۶
۱۳	۲۰	۱	۲۵	۱۹
۲۱	۲۰	۱۲	۸	۳
۹	۳	۲۰	۱۶	۱۵
۱۰	۱۱	۱۰	۳۰	۲۳

طبیعی باشد که حالتی از این نوع قریب در طراد اول نباشد
و تمام شد و اگر این دو هم گذشته و در ده بنفد و اسم طالب و مطرب
را عدد بگیرد همانند کند چون تمام کند محبوب عیب شود و سطره کرد
و تاق شکل دارد از او سکیانی و قمره باشد و اگر است
ثابت بکار و با خود دارد بعد از آن شود

۴۴

۱۹۳۳

۷	۱۳	۱۹	۲۵	۱
۲	۲۱	۲	۸	۱۲
۳	۹	۱۵	۱۶	۲۲
۱۱	۱۷	۲۳	۴	۱۰
۲۴	۵	۶	(۲)	۱۱

۵	۱۰	۱۵	۲۰	۲۵
۳۰	۳۵	۴۰	۴۵	۵۰
۵۵	۶۰	۶۵	۷۰	۷۵
۸۰	۸۵	۹۰	۹۵	۱۰۰
۱۰۵	۱۱۰	۱۱۵	۱۲۰	۱۲۵

۱۱۹۳

۷	۱۱۳	۳۸	۳۹	۱
۳۴	۳۵	۳	۸	۱۱۱
۳	۹	۱۱۵	۲	۳۶
۱۱۱	۱۳۱	۳۷	۴	۱۰
۳۸	۵	۶	۱۱۲	۳۶

۷	۱۰	۱۵	۲۰	۲۵
۳۰	۳۵	۴۰	۴۵	۵۰
۵۵	۶۰	۶۵	۷۰	۷۵
۸۰	۸۵	۹۰	۹۵	۱۰۰
۱۰۵	۱۱۰	۱۱۵	۱۲۰	۱۲۵

۱۱۹۳

ص	ع	ي	ق	ك
ي	ق	ص	ص	ح
ك	ص	ع	ي	ق
ع	ي	ق	ص	ص
ق	ك	ص	ع	ي

الروا در سافوی لفظی ابد
رستم بدست بر دگر دند نام
شوند در روز خط و مرع
باید نظر علا و سخن بنکار
بقصر در آن موضع مسدود

ع	۸	۳م	۳م	م
۷	۱۰	۱۶	۱۳	۱۹
۵	۱۵	۳	۱۱	۳۱
۳۶	۴	۹	۱۶	۱
۳۲	۱۸	۳	۳	۳

۳۹
 کند از کجوان اهل بسج هر کس نوزد اگر مضه مرغارد سان تر کنه
 در انش نوزد عمل کر فتر ریش در دماغه نوزده در دهن کنه و بجای
 و همان اب که در دهن جمع شده مضغه و غرغره کنه و این سنج کرده
 در دهن گیرد و منش نوزد عمل کر ریش و دست بماند صلابه کرده و زهره
 کاه و دماغه کل صلبه بهار جمع و راهم امخته بکف دست دمای خود ماله
 هر چند افکند در دست کرد در دماغه لای الشاد در دست دمای او نوزد
 عمل کر بکرا فزون لا کثیرا و دست بماند و نک طام و پوست تخم مرغ و زین
 یا یکدک تخم مرغ یا کمره در دست ماله همان عمل کنه کل سنج زرا و خطره و زرا
 و که در دست که نام عجیب کرده عین کار کنه طلق محلول در خطره ماله
 خطره و زین یا کمره در دست ماله همان عمل کنه کل سنج زرا و خطره و زرا
 در دست ماله اگر این سنج کرده در دست کرد و منش نوزد اگر جمع
 عربی یا خون و زنج ماله عمل کنه عمل کر نوزد طلق محلول و با ریش هم
 جنس و مضغه و تخم مرغ و لای خطره بر من میرفته ماله اگر در شور و کوان
 او نوزد عمل کر مکرریم و بگویم و مکرر دست ماله اگر دست در دهن
 نوزان بر دوز نوزد و مکرر طلق محلول بر جامه ماله همان عمل کنه مکرر

۵
 کاه و دماغه سنج کنه نمیدانند و به الشاد در دست در دهن نوزد کنه
 و نمک کنه و نوزد از پوست و دهن لای صلابه در دست و بای و بکیرین
 عراق یا لایه و دست نوزان کنه و ماله نوزد در دهن نوزد کنه
 بطریق سنج در دهن نوزد و آب طلق با که در دماغه عین عمل کنه و مکرر ماله
 سر نشم ماله دست بماند اگر از راهم کوفته هر که بخورد سمار کرد و خون
 روغن در مکرر لای نوزد سر طرف شده اگر کمر تخم مرغ را با زرا و سوده در
 ماله ماله و بکیرین و ماله جنس نوزان بکف دست و مکرر سواد تخم حبیب
 و تخم زرا و صلابه و پیله فول محلی را که در دماغه بکیرین صواب ماله
 سوبی در مضغه و دلب سببه عین عمل البقی میتوان کرد و اگر اهلک در
 سنج ماله در دست و سنج کاه و دماغه و کل خبر کوفته و بکیرین در آب رسد و بکیر
 سنج در آب رسد صاف نمک بکیر صواب مضغه ماله سببه کرده و نوزد از آن ماله
 این که بکیریم این دماغه قمری و ماله در دست اگر از راهم کوفته و بکیر
 آب عسل و بای به میزد و کفر لای مضغه ماله ماله سواد تخم ماله و ماله
 پوست از در راهم ز لایس کل سر نوزد ماله در دهن نوزد ماله از راهم در
 نوزد ماله در دهن نوزد و بکیرین ماله ماله ماله در دهن نوزد ماله
 در دهن نوزد و لایس کرده حلا نوزان بکف دست و مکرر در چشش سبب شده

[illegible][illegible]













۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

۵۰
 ابرج اذ لذب اذ كن دمنش و دو گشت الا
 الخلاص طاش يقضي حاجتي امر دواج ما رب العالمين
 روح كبر عظمه و اسما الله اسمره ببرد از گراس سبز گنه بدورد
 و در میان كسيه كزارد و در دوزخ دوزخ برارد بگرد سفر و ايش دوزخ
 و غير فراخ كور كنه و در زركيه بگرد اول علامتش ظاهر كنه در خنث
 خرابه بزند شتر صد و صغ عالم را مثل شتر بزند شتر صد و صغ عالم را
 و سلام ده سلام در آيات ان مرد بدرد و ان نيه را با زن اما بعد
 روز هفت نوبت كوال اسرار و در زشته ع الصبح غل كنه و ابد
 بخوننه كنه نامر احوصل كودا رب ليله اله المرحي نوبش
 ناوش نوبش نوبش و در نوبش آبر نوبش آبر نوبش
 بر نوبش شعل بيابا كسطط نوبش قطري شج
 نيلج نيلج الله تعليم ما محل كل اني و ما نيلج الله
 كلفظ الارحام و ناتر داد كشتي نيلج نيلج
 عالم القرب و الشهادة الكبر المتعال روح كبر
 از بار ريق هفت روز روزه بدار و جهوا بنا كوز و دوزخ

مرتبیه این ایام را بخوانه چون تمام تکبیر با حاجی باقیوم جمع سر ایامی
آورده و نسبت به آن روز نسبت بخوانه و هر نسبت که تمام کند نسبت با
حاجی باقیوم یکبیر چون تمام تکبیر یکبیر روز این طاهر شود و با برده
و خجسته زیاده و هر دو است و معتدل و مفاخ القیب تا اخر رواست که
که صفت روز روز به روز و جویان خود در رفت ششم هزار مرتبه این
ایام را بخوانه و روزی یکبار از عالم غیب و با خبرده در هم بپوشد
که در هر یک از این ایام یکبار در روز و در هر یک از این ایام یکبار در روز
حق تعالی عطا فرماید و هم رسد در این مدت که در این مدت هر یک از خورات
طیور و آب و در این وقت در هر یک از این ایام یکبار در روز و در هر یک از این ایام یکبار در روز
نموده از این ایام یکبار در این مدت که در این مدت هر یک از خورات
علی اکبر از این ایام یکبار در این مدت که در این مدت هر یک از خورات
جهان بخیزد و هر یک از این ایام یکبار در این مدت که در این مدت هر یک از خورات
حلال اهل ترب کند و در این مدت که در این مدت هر یک از خورات
النه سخن کند و در روز آخر فرماید که در این مدت که در این مدت هر یک از خورات
و در روز آخر فرماید که در این مدت که در این مدت هر یک از خورات
لا اله الا الله محمد رسول الله و در این مدت که در این مدت هر یک از خورات
و حکمای این ایام یکبار در این مدت که در این مدت هر یک از خورات
مکرم و محترم یکبار در این مدت که در این مدت هر یک از خورات

[illegible]

الملائكة والروح سبحان الواحد القهار الملك الديان
١٢٠
١٢١
١٢٢
١٢٣
١٢٤
١٢٥
١٢٦
١٢٧
١٢٨
١٢٩
١٣٠
١٣١
١٣٢
١٣٣
١٣٤
١٣٥
١٣٦
١٣٧
١٣٨
١٣٩
١٤٠
١٤١
١٤٢
١٤٣
١٤٤
١٤٥
١٤٦
١٤٧
١٤٨
١٤٩
١٥٠
١٥١
١٥٢
١٥٣
١٥٤
١٥٥
١٥٦
١٥٧
١٥٨
١٥٩
١٦٠
١٦١
١٦٢
١٦٣
١٦٤
١٦٥
١٦٦
١٦٧
١٦٨
١٦٩
١٧٠
١٧١
١٧٢
١٧٣
١٧٤
١٧٥
١٧٦
١٧٧
١٧٨
١٧٩
١٨٠
١٨١
١٨٢
١٨٣
١٨٤
١٨٥
١٨٦
١٨٧
١٨٨
١٨٩
١٩٠
١٩١
١٩٢
١٩٣
١٩٤
١٩٥
١٩٦
١٩٧
١٩٨
١٩٩
٢٠٠
٢٠١
٢٠٢
٢٠٣
٢٠٤
٢٠٥
٢٠٦
٢٠٧
٢٠٨
٢٠٩
٢١٠
٢١١
٢١٢
٢١٣
٢١٤
٢١٥
٢١٦
٢١٧
٢١٨
٢١٩
٢٢٠
٢٢١
٢٢٢
٢٢٣
٢٢٤
٢٢٥
٢٢٦
٢٢٧
٢٢٨
٢٢٩
٢٣٠
٢٣١
٢٣٢
٢٣٣
٢٣٤
٢٣٥
٢٣٦
٢٣٧
٢٣٨
٢٣٩
٢٤٠
٢٤١
٢٤٢
٢٤٣
٢٤٤
٢٤٥
٢٤٦
٢٤٧
٢٤٨
٢٤٩
٢٥٠
٢٥١
٢٥٢
٢٥٣
٢٥٤
٢٥٥
٢٥٦
٢٥٧
٢٥٨
٢٥٩
٢٦٠
٢٦١
٢٦٢
٢٦٣
٢٦٤
٢٦٥
٢٦٦
٢٦٧
٢٦٨
٢٦٩
٢٧٠
٢٧١
٢٧٢
٢٧٣
٢٧٤
٢٧٥
٢٧٦
٢٧٧
٢٧٨
٢٧٩
٢٨٠
٢٨١
٢٨٢
٢٨٣
٢٨٤
٢٨٥
٢٨٦
٢٨٧
٢٨٨
٢٨٩
٢٩٠
٢٩١
٢٩٢
٢٩٣
٢٩٤
٢٩٥
٢٩٦
٢٩٧
٢٩٨
٢٩٩
٣٠٠
٣٠١
٣٠٢
٣٠٣
٣٠٤
٣٠٥
٣٠٦
٣٠٧
٣٠٨
٣٠٩
٣١٠
٣١١
٣١٢
٣١٣
٣١٤
٣١٥
٣١٦
٣١٧
٣١٨
٣١٩
٣٢٠
٣٢١
٣٢٢
٣٢٣
٣٢٤
٣٢٥
٣٢٦
٣٢٧
٣٢٨
٣٢٩
٣٣٠
٣٣١
٣٣٢
٣٣٣
٣٣٤
٣٣٥
٣٣٦
٣٣٧
٣٣٨
٣٣٩
٣٤٠
٣٤١
٣٤٢
٣٤٣
٣٤٤
٣٤٥
٣٤٦
٣٤٧
٣٤٨
٣٤٩
٣٥٠
٣٥١
٣٥٢
٣٥٣
٣٥٤
٣٥٥
٣٥٦
٣٥٧
٣٥٨
٣٥٩
٣٦٠
٣٦١
٣٦٢
٣٦٣
٣٦٤
٣٦٥
٣٦٦
٣٦٧
٣٦٨
٣٦٩
٣٧٠
٣٧١
٣٧٢
٣٧٣
٣٧٤
٣٧٥
٣٧٦
٣٧٧
٣٧٨
٣٧٩
٣٨٠
٣٨١
٣٨٢
٣٨٣
٣٨٤
٣٨٥
٣٨٦
٣٨٧
٣٨٨
٣٨٩
٣٩٠
٣٩١
٣٩٢
٣٩٣
٣٩٤
٣٩٥
٣٩٦
٣٩٧
٣٩٨
٣٩٩
٤٠٠
٤٠١
٤٠٢
٤٠٣
٤٠٤
٤٠٥
٤٠٦
٤٠٧
٤٠٨
٤٠٩
٤١٠
٤١١
٤١٢
٤١٣
٤١٤
٤١٥
٤١٦
٤١٧
٤١٨
٤١٩
٤٢٠
٤٢١
٤٢٢
٤٢٣
٤٢٤
٤٢٥
٤٢٦
٤٢٧
٤٢٨
٤٢٩
٤٣٠
٤٣١
٤٣٢
٤٣٣
٤٣٤
٤٣٥
٤٣٦
٤٣٧
٤٣٨
٤٣٩
٤٤٠
٤٤١
٤٤٢
٤٤٣
٤٤٤
٤٤٥
٤٤٦
٤٤٧
٤٤٨
٤٤٩
٤٥٠
٤٥١
٤٥٢
٤٥٣
٤٥٤
٤٥٥
٤٥٦
٤٥٧
٤٥٨
٤٥٩
٤٦٠
٤٦١
٤٦٢
٤٦٣
٤٦٤
٤٦٥
٤٦٦
٤٦٧
٤٦٨
٤٦٩
٤٧٠
٤٧١
٤٧٢
٤٧٣
٤٧٤
٤٧٥
٤٧٦
٤٧٧
٤٧٨
٤٧٩
٤٨٠
٤٨١
٤٨٢
٤٨٣
٤٨٤
٤٨٥
٤٨٦
٤٨٧
٤٨٨
٤٨٩
٤٩٠
٤٩١
٤٩٢
٤٩٣
٤٩٤
٤٩٥
٤٩٦
٤٩٧
٤٩٨
٤٩٩
٥٠٠
٥٠١
٥٠٢
٥٠٣
٥٠٤
٥٠٥
٥٠٦
٥٠٧
٥٠٨
٥٠٩
٥١٠
٥١١
٥١٢
٥١٣
٥١٤
٥١٥
٥١٦
٥١٧
٥١٨
٥١٩
٥٢٠
٥٢١
٥٢٢
٥٢٣
٥٢٤
٥٢٥
٥٢٦
٥٢٧
٥٢٨
٥٢٩
٥٣٠
٥٣١
٥٣٢
٥٣٣
٥٣٤
٥٣٥
٥٣٦
٥٣٧
٥٣٨
٥٣٩
٥٤٠
٥٤١
٥٤٢
٥٤٣
٥٤٤
٥٤٥
٥٤٦
٥٤٧
٥٤٨
٥٤٩
٥٥٠
٥٥١
٥٥٢
٥٥٣
٥٥٤
٥٥٥
٥٥٦
٥٥٧
٥٥٨
٥٥٩
٥٦٠
٥٦١
٥٦٢
٥٦٣
٥٦٤
٥٦٥
٥٦٦
٥٦٧
٥٦٨
٥٦٩
٥٧٠
٥٧١
٥٧٢
٥٧٣
٥٧٤
٥٧٥
٥٧٦
٥٧٧
٥٧٨
٥٧٩
٥٨٠
٥٨١
٥٨٢
٥٨٣
٥٨٤
٥٨٥
٥٨٦
٥٨٧
٥٨٨
٥٨٩
٥٩٠
٥٩١
٥٩٢
٥٩٣
٥٩٤
٥٩٥
٥٩٦
٥٩٧
٥٩٨
٥٩٩
٦٠٠
٦٠١
٦٠٢
٦٠٣
٦٠٤
٦٠٥
٦٠٦
٦٠٧
٦٠٨
٦٠٩
٦١٠
٦١١
٦١٢
٦١٣
٦١٤
٦١٥
٦١٦
٦١٧
٦١٨
٦١٩
٦٢٠
٦٢١
٦٢٢
٦٢٣
٦٢٤
٦٢٥
٦٢٦
٦٢٧
٦٢٨
٦٢٩

٧ ثباته مانع من فراخه  و باونع 
٧٢  و انقلابه  و باهيايل 
 و باجله باجله  حموش 
حموش  و باجله باجله  باونش 
 الله
 الله
 الله

[illegible]

۷۴
را بدمی و بپزند و در زیر فراش مادر بگذارند تا آن وقت بیدار گردد و هر
چند ماه بعد از آنکه داشته باشند و که بعد از آن در حدیث مراد از این است
مخففه شود که در حدیث مراد از این است که در حدیث مراد از این است
بزرگ است و در حدیث مراد از این است که در حدیث مراد از این است
نوشته بر آن نوشته و در حدیث مراد از این است که در حدیث مراد از این است
۱۱۱۰ ۸۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰
۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰
۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰
۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰
۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰
۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰
۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰
۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰
۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰
۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰
۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰
۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰
۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰
۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰
۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰
۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰
۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰
۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰
۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰
۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰
۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰
۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰
۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰
۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰
۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰
۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰
۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰
۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰
۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰
۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰
۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰
۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰
۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰
۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰
۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰
۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰
۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰
۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰
۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰
۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰
۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰
۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵۲۶ ۱۵۲۷ ۱۵۲۸ ۱۵۲۹ ۱۵۳۰
۱۵۳۱ ۱۵۳۲ ۱۵۳۳ ۱۵۳۴ ۱۵۳۵ ۱۵۳۶ ۱۵۳۷ ۱۵۳۸ ۱۵۳۹ ۱۵۴۰
۱۵۴۱ ۱۵۴۲ ۱۵۴۳ ۱۵

که احتیاج دارد از این اندازه ۷۵۶ = ۴۱۱۶۹۸۱۷

[illegible]

۸	۱	۶	اسفند
۳	۵	۷	فروردین
۴	۹	۲	اردیبهشت

و بعد از آنکه در این شهر رسید و به واسطه فقر اسم مطلوب را ندارد و اسم غلامی که در آنجا بود و در آتش ایزد رفت
سجوانه که آن شخص بفرار و فرار کرد اگر خواهر که کسر کرده
از عشق خود بفرار کرد یا با او سر مبارک برآورد و بخت مرگش
این ایراد مردی بخوان و در روز شنبه ازل ایزد و دیگران مطلوب و نام بفرار
و در آرام کرد اسم الهی را هم فی صحیفه مکتوبه هر هفته مطالعه
نماید سیفیه که ما بوده عقد نسیان حجت بنوبه و ماوی بی کن
کوچه اما در زیر زبان نهاد و بگوید اللهم

۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰
 بنوید بر خیم مرغ سبیه در روز چهارشنبه در استانه ایمن فرنگه
 ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰
 نوس هو هاج ۶۶

[illegible]

٧٨
 ناد نضال اصحاب الساجين بالاصحاب الموقوف وبنا
 اصحاب الحق والفوق واجتنبوا واعطوني بذي الط
 والمطلوب وحسن له ربحا بخدا ماله امر

ای مع حضرت نوح علیه و آله در مکتوبه دان اندازد و گفت خانه نقلی در زیر
مکتوبه دانی الش کنده و گفت که در میان آیهان دان منه از کبر و دل بر خاک

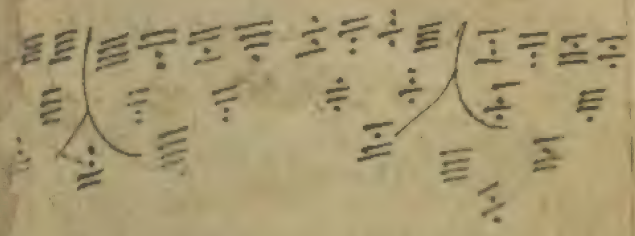
ج	ص	ع	ا
---	---	---	---

مرکب اس کے آرا جو نمبر درج ہے
 ٹا انکسوفی کنہ جدا ۱۱۱۱۱۱

۱۶	۳	۶	۱۶
۱۶	۳	۹۹۹	۱۶
۳	۹۲	۳۹۹	۹۲
۳	۹۲	۳۹۹	۹۲
۳۹۹	۹۲	۳	۹۲

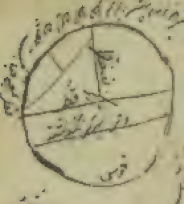
[illegible]

که کتب گیتی را در حصول طلب سعادت و در دفع سارم قدر
در سبکتر خوانند و از سبک کتب در اول و آخر و سبک و طلب
نویسد و طلب کتب و ما بگوید در آن کتب طلب کتب را
لا اله الا الله انت با حیدر علی سبحانک ما لکنا نبل
ان کنت با سبک کتب من الطالبین ما لکنا نبل



ما لکنا نبل کتب من الطالبین مذکور
مطلبی موجب مذکور ما دوا و

این کتاب در بیان کفایه احوال و در دفع سارم قدر
در سبکتر خوانند و از سبک کتب در اول و آخر و سبک و طلب
نویسد و طلب کتب و ما بگوید در آن کتب طلب کتب را
لا اله الا الله انت با حیدر علی سبحانک ما لکنا نبل
ان کنت با سبک کتب من الطالبین ما لکنا نبل



این کتاب در بیان کفایه احوال و در دفع سارم قدر
در سبکتر خوانند و از سبک کتب در اول و آخر و سبک و طلب
نویسد و طلب کتب و ما بگوید در آن کتب طلب کتب را
لا اله الا الله انت با حیدر علی سبحانک ما لکنا نبل
ان کنت با سبک کتب من الطالبین ما لکنا نبل

این کتاب در بیان کفایه احوال و در دفع سارم قدر
در سبکتر خوانند و از سبک کتب در اول و آخر و سبک و طلب
نویسد و طلب کتب و ما بگوید در آن کتب طلب کتب را
لا اله الا الله انت با حیدر علی سبحانک ما لکنا نبل
ان کنت با سبک کتب من الطالبین ما لکنا نبل

[illegible]

١١

در حرکات افکار که اکبر شفا در حرکات این افکار
بعضی از مغز به شرق است و بعضی به کس اما آنچه از مغز به شرق
از آنچه حرکات افکار میسر است و آنست که در حرکت افکار است

از این جمله که است افلاک مشهور است و در تمام حرکت فلک است
از این جمله که است افلاک مشهور است و در تمام حرکت فلک است
از این جمله که است افلاک مشهور است و در تمام حرکت فلک است

بدر و این حرکت است واجب که گفته الّا اّج و هر قدر دواج
و حرکت خارج مرکز نشی و هر شبانه روز بخانه نه دقیقه
دهشت ثانیه در حرکات افلاک حاصل است و آن عرضها را بر
مساحت حرکت خارج مرکز نشی و عطف لایه را تضعیف کند و در
هر یک از اینها بر حسب وقت دقیق و مشرک چهار ربع در پنجه نه ثانیه
و هیچ لا کر یک دقیقه و پست بعثت ثانیه و مقرر است چهار ربع
در وقت در دقیقه و بی سه ثانیه باشد و اگر از مشرق به مغرب
از افلاک حرکت طور خط راست و در هر حرکت خارج مرکز نشی
است و حرکت جزا هر قدر است و آن هر شبانه روز یک زاویه در
و نه دقیقه باشد و لغت ثانیه و اما ترا و سگون شش بار در
نیز لایحه اگر اعلا را بر اشغال حرکت کنند پس غرض
اولا حرکت خواهد کرد چنانچه در تحریر است یعنی حرکت کوکب
غیر کرده اگر اعلا را بر خلف اولی است و الا نخواهد بود
چنانچه در فهرست داده ام لیکن اگر اعلا را اعتدال کنند
و حرکت تمام بر قدر از حرکات شده و نیز باقیه از حرکات
خارج و حرکت تمام بر قدر از حرکت خفصه غیر گویند مقرر ایشانند
از زمین بر وجه دیگر و در وقت و بی چهار ثانیه باشد
و هر یک از کوکب جلوه را بمقدار افق حرکت خارج مرکز
نسبت بر حرکت حاصل را داشته و از هر راسش دقیقه پنجه نه

باشد
که این حرکت نیست
که این حرکت در سطح
است و در وقت
۱۵ دقیقه
۲۰ دقیقه
۳۰ دقیقه
۴۰ دقیقه
۵۰ دقیقه
۶۰ دقیقه
۷۰ دقیقه
۸۰ دقیقه
۹۰ دقیقه
۱۰۰ دقیقه
۱۱۰ دقیقه
۱۲۰ دقیقه
۱۳۰ دقیقه
۱۴۰ دقیقه
۱۵۰ دقیقه
۱۶۰ دقیقه
۱۷۰ دقیقه
۱۸۰ دقیقه
۱۹۰ دقیقه
۲۰۰ دقیقه
۲۱۰ دقیقه
۲۲۰ دقیقه
۲۳۰ دقیقه
۲۴۰ دقیقه
۲۵۰ دقیقه
۲۶۰ دقیقه
۲۷۰ دقیقه
۲۸۰ دقیقه
۲۹۰ دقیقه
۳۰۰ دقیقه
۳۱۰ دقیقه
۳۲۰ دقیقه
۳۳۰ دقیقه
۳۴۰ دقیقه
۳۵۰ دقیقه
۳۶۰ دقیقه
۳۷۰ دقیقه
۳۸۰ دقیقه
۳۹۰ دقیقه
۴۰۰ دقیقه
۴۱۰ دقیقه
۴۲۰ دقیقه
۴۳۰ دقیقه
۴۴۰ دقیقه
۴۵۰ دقیقه
۴۶۰ دقیقه
۴۷۰ دقیقه
۴۸۰ دقیقه
۴۹۰ دقیقه
۵۰۰ دقیقه
۵۱۰ دقیقه
۵۲۰ دقیقه
۵۳۰ دقیقه
۵۴۰ دقیقه
۵۵۰ دقیقه
۵۶۰ دقیقه
۵۷۰ دقیقه
۵۸۰ دقیقه
۵۹۰ دقیقه
۶۰۰ دقیقه
۶۱۰ دقیقه
۶۲۰ دقیقه
۶۳۰ دقیقه
۶۴۰ دقیقه
۶۵۰ دقیقه
۶۶۰ دقیقه
۶۷۰ دقیقه
۶۸۰ دقیقه
۶۹۰ دقیقه
۷۰۰ دقیقه
۷۱۰ دقیقه
۷۲۰ دقیقه
۷۳۰ دقیقه
۷۴۰ دقیقه
۷۵۰ دقیقه
۷۶۰ دقیقه
۷۷۰ دقیقه
۷۸۰ دقیقه
۷۹۰ دقیقه
۸۰۰ دقیقه
۸۱۰ دقیقه
۸۲۰ دقیقه
۸۳۰ دقیقه
۸۴۰ دقیقه
۸۵۰ دقیقه
۸۶۰ دقیقه
۸۷۰ دقیقه
۸۸۰ دقیقه
۸۹۰ دقیقه
۹۰۰ دقیقه
۹۱۰ دقیقه
۹۲۰ دقیقه
۹۳۰ دقیقه
۹۴۰ دقیقه
۹۵۰ دقیقه
۹۶۰ دقیقه
۹۷۰ دقیقه
۹۸۰ دقیقه
۹۹۰ دقیقه
۱۰۰۰ دقیقه

10

ثانیة و خط در اعلاه درجه رشت و قیفا و سبت چهار ثانیه
باب چهارم در بیان احوال که عرض شد پیش سادات و انجمن
 هند **در ضرایب** در بیان آنکه اگر کسی در طول عارض
 حیدر طول کوکب و قوس کوکب نگیرد و در قوس در منطقه
 البروج میان او خط و کوکب در طول بر توالی در او در موضع کوکب
 در طول طرف خطی که در آن کوکب که کشیده و بفکک اعلى مندرج
 اگر کوکب عرض بود آن نقطه تقاطع دایره عرض بر آن طرف
 خط مذکور کشیده و منطقه البروج آنرا بر تقاطع این طرف خط کوکب
 و این خط مذکور در داخل قوس کوکب و حرکت کوکب بر این حرکت این
 قوس را قطع کند حرکت طالع و حرکت قوس نبر کوکب و چون
 هر یک از سادات و افاضل که مقصد داشت و حرکات همه
 متن را کرد مرکز عالم را در هر حرکت قوس سادات مختلف باشد
 مثلا شمس را در حرکت یک یک مندرج حرکت او متن است
 بزرگ مرکز شمس که در مرکز عالم است و یا خارج مرکز حرکت او
 که مرکز عالم متن نیست بلکه در مرکز شمس متن است
 و قمر در چهار حالت است یا جزو قمر و یا مابعد حرکت هر دو
 اول مرکز عالم است و سیم خارج حرکت او نیز که مرکز عالم
 متن است اگر چه قیاس انقضای کند که حرکت او که مرکز
 قمر متن است باشد اما رسد صاحب معلوم کرده اند که حرکت او

از عالم
وضع او
نقشه کن

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بزرگوار عالم بنیست و این کار از مصلحت این فرشته و جوامع
فلسفه مذکور است و حرکت او حول مرکز عالم بنیست
چون که مرکز خورشید باشد است و هر یک از غلظت و ذره را
هم غلظت است که مشهور است و اول مرکز خورشید که مرکز عالم است
باشد است و این هم که حاصل است و حرکت او از مشتاب
حرکت خورشید است و از مشتاب حول مرکز عالم بلکه نقطه باشد است
از مرکز عالم و حاصل پنج بعد از ابعاد مرکز عالم از مرکز عالم
حرکت است که همان که بعضی ظاهر و بعضی خفیص که بر این و این
کار از مصلحت این فن است و هر یک فلسفه مذکور است و حرکت
او نیز حول مرکز عالم باشد بنیست بلکه مرکز خورشید باشد است
و غلظت او را چنانکه که است که مشهور حرکت او مشتاب است
که مرکز خورشید که مرکز عالم است و این هم مذکور است و حرکت
او مشتاب است بگرد مرکز خورشید باشد است از مرکز عالم و بنیست
عالم و حرکت او از مشتاب بگرد مرکز خورشید است و هر یک که در
دور مرکز عالم و هر یک مذکور است بلکه از نقطه باشد است که در متوقف
این مرکز عالم و مرکز مذکور است و بعد از آنکه از مرکز مذکور مسافر
بعد از مرکز مذکور است از مرکز مذکور و این که دیگر از مصلحت است
این فن است و در نتیجه این نشان از مرکز که حاصل گرداد
مشتاب است مرکز عقل الهی که مینویسد و جوامع فلسفه مذکور است

وحرکت

و حرکت از وسط به سمت مرکز رخ می شود که مرکز عالم را چون سیار است
حرکت تقویر است مرکز آن نقطه ^{الف} بین قوس و وسط تقویر است این
از وسط و تقویر است ^ب ثابت شود و اندک وسط و غیر قوس و سیار از
مشرق می شود میان اول و آخر در خط وسط بر توالی و دور قوس
بطول منطقه و میان نقطه ^ب از اول و آخر و طرف خط وسط بر
توالی و مراد خط وسط و در خط ^ب هر از مرکز عالم می گردید مرکز
قوس منطقه است شرق و در خط ^ب که از مرکز عالم می رود
این مرکز است ^ب که از مرکز ^ب خارج می شود مرکز ^ب می شود و در خط
خط ^ب که از مرکز عالم می رود است ^ب که از مرکز عالم
السیار می گردید و در خط ^ب که از مرکز عالم می رود است
قوس را قطع کند حرکت در خط ^ب از مرکز عالم می شود و در خط
سواء خط و مقدار ^ب حرکت است و حرکت خارج مرکز است
دور قوس مقدار تقویر حرکت است بر توالی و بر هر حرکت
جود هر دو این بر خلاف توالی و در خط ^ب مقدار تقویر حرکت
جمع می شود و حرکت بر توالی و بر حرکت هر دو بر خلاف توالی
و از شدت ^ب است ^ب که از مرکز ^ب می شود و از قوس ^ب از مرکز
میان طرف خط وسط و میان طرف خط تقویر و ما در ^ب که
در نصف ^ب است ^ب که از مرکز ^ب می شود و از قوس ^ب از مرکز
انصاف ^ب که از مرکز ^ب می شود و از قوس ^ب از مرکز

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
آية للعالمين

و اما در حقیر نیز بهر این تعبیر حاجت افتد چه که است
حواس ایشان نیز حول مرکز عالم است نه نسبت بس قوس از هر
میشک که محصور بدین عالم و وسط و خط که از مرکز عالم میگذرد
تصویر کند و از آنرا تعبیر ایشان است که میبند و ما دام که مرکز را
تدویر در نصف عالم باشد یعنی از آن اوج بجنین ارض تعبیر
از وسط نقصان باشد کرد و ما دام که از مرکز تدویر در نصف
صاعد باشد یعنی از جنین با اوج رود بر وسط باید افزاید
تا مرکز معدل حاصل شود و در وسط اوج و نصف تدویر را

اعتقاد

بعضی از این تصاویر که تقدیر کرده

اعتبار باید کرد و در قرین تعدیل حاجت میان هر حرکت
صاعدا و حلی مرکز عالم نشان است و باز قوه مختار از تعدیل
دیگر است که موجب حرکت و تدریج بیان نشان است که موجب
خط که از مرکز عالم میگذرد و میگذرد و از آن خط هر که معتدل
گوئیم در قوه مختار حرکت وسط او معلوم شد و در
مختار و پسند تعدیل که کسی گفت معلوم میشود که این خط
بر مرکز کوب میزنند و از آن خط خارج تعدیل بعد یا دیگر حاجت
مختار چه همین خط بعینه خط تعدیل باشد اما این خط مرکز
کوب نمیکند و مرکز کوب است که مرکز کوب از ذروه و در
و هم مرکز کوب در حقیقت مرکز باشد و مرکز ذروه و حقیقت
موازی نقطه تقاطع خط مذکور است با محلی که در مرکز کوب
تراست از مرکز عالم از ذره مرکز کوبند و از آن نیز دیگر حقیقت
مرکز کوب است که حرکت و در هر حرکت نمیکند از ذره و
حقیقت مرکز است نمیکند و لامحال خط تقویم خط مرکز مطلق
باز و در محلی باشد و این زاویه بسیار در تعدیل مرکز کوب
از مرکز عالم مختلف است که از مرکز کوب و در ادراج صاعدا
فرض کرده اند و معتدیان را و از آن خط کوب که در
هر جزو را از مرکز کوب خارج کرده اند و از آن تعدیل مرکز کوب
و باز از دایره این را دایره البسیکند که مرکز کوب مرکز کوب

صبر و استقامت
در این راه
پس اینهاست که
نمودار

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

و دیگر غرض پس آنکه در آن نقطه اول صورت
ایضا در تمام یک قسم از اقسام بخانه
 افق مایل را در قسم اول مدار و بعد از آن معتدل
 النهار در جانب قطب النهار بقدر عرض بلد بود
 البروج را قطع کنند بر نقطه سمت و در نصف النهار
 و چون افتاب بیک از آن هم نقطه رسد در نصف النهار
 آنست که در آن عرض آساید نباشد و در قطب البروج بر
 افق باشد و مادام که افتاب در آن عرض بود از قطب
 البروج در میان آنست نقطه بود از جانب قطب البروج
 از سمت راست در جانب قطب خورشید و در جانب قطب
 افتاب و در قطب البروج را طلوع و غروب بود
 البروج و مادام که در آن عرض اول در نصف النهار
 گذرد و قطب البروج در جانب قطب البروج
 تحت الارض بود و قطب البروج در جانب قطب البروج
 مادام که در آن عرض بود در نصف النهار گذرد و برعکس
 قطب البروج در جانب قطب البروج بود
 فوق الارض باشد و قطب البروج تحت الارض از ارتفاع
 افتاب را در نقصان غایت بود یکا در جهت
 قطب البروج و آن ارتفاع بیشتر بود و دیگر جهت قطب
 در آن کمتر

فان هر کس در این
 نصف النهار در جانب
 قطب خورشید در
 قوس از آن قطب البروج
 از سمت راست در جانب
 قطب البروج بود

و در آن نقطه و اما در قسم دوم مدار معتدل و در جهت قطب البروج
 سمت راست آن گذرد و مدار دیگر معتدل سمت چپ و در ارتفاع
 افتاب را بیک غایت بخشید و در جانب قطب النهار و در جانب
 نایب آنست که در آن رسد و سایر جهات در جانب قطب البروج
 آنروز که افتاب در نقطه ظاهر شد و در آن روز هیچ شمس
 سایر نباشد و یک قطب البروج در جانب قطب البروج
 بود از البروج رسد و در آن یکا در ماس افق شمس
 و غروب کنند و قطب البروج از آن باشد که در آن
 یکا در ماس افق شمس و طلوع کنند و اما در قسم سیم افتاب
 در ارتفاع باشد یکا در ارتفاع بقدر مجموع تمام عرض بلد و میل
 کا باشد و دیگر عرض بقدر نصف تمام عرض بلد و میل
 و قطب البروج در جانب قطب البروج از ارتفاع بود یکا در ارتفاع
 رسد و در آن عرض بقدر نصف النهار و دیگر عرض بقدر
 رسد و در آن عرض بقدر نصف النهار و اما در چهارم مدار
 ظاهر عظم مدارات ابر الی ظهور و مدار معتدل
 اعظم مدارات ابر الی الحاف و در آن یکا در ارتفاع
 باقی رسد و در آن عرض بقدر البروج ظاهر است که در
 و قطب البروج خفا نیست و در نقطه البروج بر افق مایل
 شد و بعد از آن یکا در نقطه البروج از افق یکا در عرض

و یکا در یکا از افق خود و در آن جهت افتاب بود
 بر یک قطب سمت راست و در نصف با یکا در معتدل
 النهار بر ارتفاع کشید و در آن عرض از افق بود
 غروب کنند تا تمام کشید و در معتدل النهار غروب
 کنند پس از قطب البروج شمس از آن نصف از اول حیدر
 تا اول سرطان بود یکا در قطب کشید و در آن عرض
 معتدل طلوع کنند و اگر قطب البروج در جنوب بود برعکس این بود
 یعنی از نصف از اول سرطان به اول حیدر در غایت
 بر آید و در آن عرض در وقت یکدیگر در این افق
 روز مرافق آید تا یکا در معتدل تمام شد و از آن روز
 شمس پس از آن یکا در عرض و از آن یکا در عرض
 هم شمس و در آن عرض از آن یکا در عرض
 در ارتفاع افتاب بقدر ضعف میل باشد
 و در جانب شمس این افق عمارت منتهی شد
 و اما در قسم پنجم مدارات ابر الی ظهور و منطقه
 البروج را قطع کنند بر نقطه سمت و در نقطه از آن
 در جهت ظاهر را بر تمام عرض بلد بود و در خط مدار
 ابر الی الحاف نیز منطقه البروج بر نقطه سمت در
 المید در جهت قطب خفا قطع کنند و منطقه البروج این

معتدل النهار
 در

قطب

چهار نقطه یکا در قوس منقسم شد و ابر الی ظهور و در منطقه
 منقسم قطب البروج و در وقت بودن افتاب در این قوس
 زمار اطلال بود و دیگر ابر الی الحاف و در منطقه منقسم
 دیگر بود و در وقت بودن افتاب در این قوس میل اطلال
 بود و در طرف قوس اول ماس افق شمس و غروب کنند
 و در طرف قوس دوم ماس افق شمس و طلوع کنند
 اما آن قوس با آنکه در منطقه منقسم اول حیدر بود برعکس
 طلوع بود از آن قوس پس از آن یکا در عرض بلد یکا در
 معروض و در آن عرض یکا در ارتفاع بلد و در آن
 طلوع کند و در آن عرض یکا در عرض بلد و در آن
 از آن شمس غروب کند اگر قطب البروج در جنوب باشد
 و آن قوس اول میزان منقسم شد و در آن یکا در
 طلوع و غروب کنند و در این افق منقسم ظاهر
 در ارتفاع بود تا اعلی در بقدر مجموع تمام عرض
 بلد باشد و در جهت قطب خفا سمت راست
 و دیگر عرض و آن بقدر نصف عرض بلد بر تمام
 یکا باشد و در جهت قطب البروج در جهت قطب البروج
 نیز در ارتفاع بود یکا در اعلی و آن بقدر مجموع تمام
 بلد و تمام میل کا باشد و دیگر ارتفاع آن بقدر

فصل در بیان طالع هر ملک البروج
طالع هر ملک طالع است و این بر نصف النهار و ارتفاع
متبادل باشد و همچنین قطب خورشید متقابل باشد
بجای آن که تصور طلوع و غروب معکوس افتد فرض
کنیم عرضش برسم درجه باشد مثالی و در آن عرض
بروج ابراهیم شود و آن جزو و سر طالع باشد و در
بودن افتاب درین بروج ابراهیم افتاد و آن قوس
و جبر باشد و مدت بودن افتاب درین بروج
در طالع باشد و در وقت بروج را باقی در طلوع و غروب
باشد چنانچه در بروج که منصف اول حد باشد ممکن
الطالع کنند و مسووع و غروب کنند پس وقت اول
سرطان بر او افتاد اعلان باشد در جایی که
میزان باشد چنانچه درجه و نیم باشد و اول میزان بر مطلع
سرطان افتد و اول حد بر مغرب افتد و نصف طالع
فلك البروج در جانب جنوب است پس مغرب مطلع
باشد و فلك البروج بر او افتاد است و در آن
و آن چنانچه درجه و نیم باشد و در آن اهمیت
فلك بر این گونه و مشخص باشد

نهار اول بود
در بروج

و جبر در دیگر
که منصف اول
میزان باشد
سرطان بر او
افتد و اول حد
بر مغرب افتد

و صورتش

و صورتش

و چون حرکت اولی حرکت کند اجزای میزان و غروب
مستور طلوع کند و اجزای حد و قوس و غروب
کند چنانچه مطلع هر جزو از اجزای میزان از مطلع
اعتدال در آن جنوب نزدیک تر باشد از مطلع جزو
که پیش از آن طلوع باشد و مغرب هر جزو از اجزای حد
از مغرب اعتدال در آن شرق نزدیک تر باشد و این ترتیب اجزای
عقرب نور در سمت شرق از جانب جنوب در وقت

معکوس

مغرب چنانچه از افق بروج قوس باقی قوس باشد
سمت شرق باشد و اول قوس ماس منقط جنوب
و طلوع کند و چون قوس غروب باقی جزو از قوس
سمت مغرب باشد و اول جزو ماس منقط
شهر شود و غروب کند و وضع بروج چنانچه در
اول از اول جزو اول قوس در جانب مغرب باشد
از نقطه شهر از نقطه جنوب و فلك البروج
بر دایره اول سموت باشد از جانب شرق و وضع
فلك برین شهر باشد بعد از آن شهر حرکت کند و اول
جزو از نقطه شهر از افق بلند شود و در جانب
و اول قوس از جانب جنوب فرو شود از افق و در جانب
مغرب و قوس از آن که باقی جزو است برسد و از افق
بر آمدن کبر معکوس یعنی از بروج پیش از درجه حرکت
نیم و در جانب جنوب پیش از درجه حرکت بر آید
نور طلوع کند و بعد از آن
پس ترتیب اجزای حد
نیز طلوع کند و جزو
از اجزای این بروج
طلوع کند مطلع او از
نقطه

نقطه شهر در آن سمت است و از آن که نزدیک تر از مطلع جزو
پیش از طلوع کند و هر جزو در طلوع کند و نظر او
از اجزای میزان غروب کند و مغرب جزو در
از نقطه جنوب در آن و مغرب اعتدال نزدیک تر شود
مغرب جزو در آن و پیشتر غروب کرده باشد تا تمام
نور و حد از آن که میان شهر و مغرب باشد بر آید
و با هر حرکت بر آن در آن میان جنوب و مغرب باشد
فرو شود و چون قوس طلوع اول جزو رسد از نقطه
مشرق طلوع کند و اول میزان از نقطه مغرب غروب
کند و درین وقت نصف طالع از فلك البروج در
اول حد باقی میزان در جانب شهر بود از مطلع
اعتدال تا مغرب و اول سرطان بر او افتاد است
بعد از آن که در آن سمت درجه و نیم باشد و اول
حد حرکت الارض بر آن خطا کمتر شود در جانب جنوب
و منقسم بر درجه و نیم باشد و هر هر نصف فلك
النهار باشد و فلك البروج هر ملک البروج بر نصف
النهار بود و در جنوب سمت اس و ارتفاع او
شیش درجه و نیم باشد و بیانات فلك بر این
شهر باشد و صورتش اینست

بسم الله الرحمن الرحيم

وَبِنَا لَا تُشْرِكْ قُلُوبُنَا بَعْدَ ذِكْرِنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ
 لَدُنْكَ حِمْدًا إِنَّكَ أَنْتَ الْوَاحِدُ وَبِنَا إِنَّكَ جَامِعُ
 النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَاتِ
 سپاس از بدکاران را که آغاز همه ازوست و انجام همه را اوست
 بلکه خود همه را اوست و درود بر کند کار که را همه را او خلقند
 با آغاز و انجام مخصوصا بر محمد و آتش علیهم السلام و دوستی عزیز
 از محمد آری تذکره انماست که در کند از انبیا و از انبیا که از انبیا
 مش هدی کنند از انجام کار از فرشتش بنده یا نیز در کند از انبیا
 مسطور است و بر زبان اولیا و انبیا و علمای اسلام مذکور است
 احوال قیامت بهشت و دوزخ و غیر آن ثبت کند بر آن وجه
 که اهل پیشین بقیان می پسندند بر آن وجه که اهل دوزخ میان
 میکنند و هر چند حاجت این انماست متعذر بود بگویم که نه هر چه

نصب بر کس است و نه هر چه نصیب است تواند دید و نه هر چه
 بنده تواند داشت و نه هر چه بداند تواند گفت و نه هر چه گوید
 بتواند نوشت چه اگر بدین بقیان بود و داشت با شری تواند بود
 و اگر داشت بنصرت تواند بود و گفتن با خبر تواند بود و اگر گفتن
 بنصرت بود نوشتن بنصرت بنصرت بنصرت بنصرت بنصرت بنصرت بنصرت
 لعائنه تکلیف از انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 و چون طارش بدان ملحق بود و چاره ندید از انما انما انما انما
 باشد پس اگر این ندید از انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 چون عذر واضح است مواخذت نفرماید انشاء الله و انما انما انما
 انما الله علیه توکل و الله انما انما انما انما انما انما انما انما
 فمن شاء اتخذ الى ربه سبيلا وما تشاؤون الا ان
 يشاء الله ان الله كان عليما حكيمًا يدخل من يشاء
 في رحمته والظالمين اعد لهم عذابا بالما الله هم وانا
 الحق حقا وازعنا اتباعه وازنا الباطل باطلا وانا
 ربنا اجنابه وادخلنا في رحمتك بحج المصطفى

عباد

عبادك انك على كل شيء قدير ابتدای شروع
 مطوب وضع اسس از تذکره بر فضل تقاضی فقام
 و قدرت فصول اینست در صفات اخرا و ذکر انما
 نش و اسباب اعراض مردم از ان و انما اعراض
 در انست بمبدأ و معاد و آمدن از فطرتی و رسیدن انما انما
 شکر در روز قیامت **فصل سوم** در شکر بندگان
 و ذکر مراتب مردم در این جهان و آن جهان **فصل چهارم**
 در شکر مکان و زمان آخر **فصل پنجم** در شکر
 بخش خلاق **فصل ششم** در ذکر احوال و اضافت خلق و ان
 جهت و ذکر بهشت و دوزخ **فصل هفتم** در انست بصیر
 ملائکه و شیاطین و نیکان و بدیان **فصل هشتم** در شکر
 بحسب طبقات اهل حساب **فصل نهم** در انست بزر
 اعمال و ذکر میزان **فصل دهم** در شکر بطی آسمان
فصل یازدهم در انست بنفیت صورت و تبدیل رنگین و ان

فصل ششم در اثرت بجا آمدن روز قیامت در شوق
 و وقوف خلق بر صفت **فصل هفتم** در اثرت بدو
 بهشت و دوزخ **فصل نهم** در اثرت بر بانیان دوزخ
فصل شانزدهم در اثرت بجهنم بهشت و آنچه در دوزخ
 باز آید آن بود **فصل هجدهم** در اثرت بجهنم
 و دوزخ و صف سیدین مردم با فطرت اولی **فصل نهم**
 در اثرت بدرخت طوبی و دوزخ زقوم **فصل نهم**
 در اثرت بجهنم **فصل بیستم** در اثرت بنوا و عتبات
فصل اول در صف راه آخرت و ذکر کرب و کاشی و
 اسباب اعراض مردم از آن و افات اعراض باینکه راه آخرت
 ظاهر است و راه بر آن معذرت نهاده راه مکتوف و مکتوفین
 و لیکن مردم از آن معرضند و کاتبین یقین یقین فی السموات
 و الارض میرقین علیها و هم عنها معرضون ایستاد
 سلوک است که این راه ایستاد مردم از آنجا آمده است
 پس آنچه دیدید است بیکبار دیده است و آنچه شنیدید بیکبار شنیده است
 و کس

و کس فراموش کرده است و لقد عهدنا الی ادم من قبل
 و لم یجد له عزرا و ازین جهت میگوبند ارجعوا الی ربکم
 فالتمسوا نورا و در فراموشی از آن بانه که چشم که بان
 چشم دیده است و گوشتی که بان گوش شنیده است باز نمی آید
 باین سینه است که و ان تدعهم الی الهکم فلینصروا
 و قریبهم بنظرون الیه و هم لا یبصرون چه اگر نبیند
 شنیده اول یا کردی کلا اتهمنا الذکر فین شاء کما
 و اگر بدیدی دید اول یا زنی من نظر اعتبار و من اعتبار
 عرف و اقل الدین مغرقت و اما سبب اعراض مردم
 چنانکه گفته اند و رؤساء السیاطین فلیکنه بکی طریقت
 مانند شوق و غضب و ابع آن از صبا که به او غیر آن تلك
 الدار الاخرة یجعلها للذین لا یریدون علوا فی
 الارض و لا فسادا و العاقبة للمتقین و دوم و کس
 عادت مانند قبولات نفس اماره و زینیات اعمال غیر صالحه
 سبب قبولات فاسده و او نام کا زب و لوازم آن از اطلاق میم

و ملکات ذله فل یفسدکم بالاحسین اعمال الذین
 ضل سیرهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یخرجون
 صفا و سیم تواریس مثل ما شد متابعت عوالات و کس
 تقلید طایران عالم اس و اجابت نمود استوار شیطانی جن
 و انس مغرور شدل بید و غلبت ایشان و دنیا و الدنیا
 اضلک ناس من الجن و الانس یجعلها تحت اقدامنا
 لیکونوا من الاسفلین و عمره اعراض ان معاشره
 جاودانی باشد و من اعراض عن ذکر می فانی لم یعینه
 ضلکا و محشره یوم القیامة اعمی قال رب لم یخیرنی
 اعمی و قد كنت بصیرا قال كذلك انک یا مینا فسیتها
 و كذلك الیوم فتنی و کدام شقاوت بود بالا که کسی نتواند
 خدای من باشد و کوری درین موضع کوری و فانیها لا یخیرنی
 الا بصار و لیکن تعی القلوب الی فی الصدور و انرا
 ختم و طبع و درین ختم الله علی قلوبهم بل طبع الله علیها کلا
 بل و ان علی قلوبهم و این نهایت مراتب کوری و کوری

بزرگتر کلا انهم من ربهم یومئذ یخیر یون و بزرگترین
 است که بیشتر کن که مردمان این از انرا و او بران میخیزد
 از راه بی خبر اند یعلون طاهر من الحیوة الدنیا و هم
 هم غافلون و متابعت ایشان الاضلک فیرید و ان
 قطع اکثر من فی الارض یضلک من سبیل الله ان
 یبعون لا الظن و ان هم لا یخیرون پس سبب
 سلوک جز اعراض بجهنم که و اعراض بجهنم
 و کس کلمات نامت و کس و تمت کلمه و کس صدق و کس
 لا یبدل لکلماته منیت و انی بالله حاد یا نصیرا
فصل دهم در اثرت بمید و معاد و ابدن از فطرت
 اولی و رسیدن باینجا و ذکر ثبوت روز قیامت بعد فطرت
 و معاد و کس و بان فطرت فایق جمیع الدنیا و حقیقا فطرت
 الله فطر الناس علیها لا تبدل الخلق الله ذلک الدنیا
 القیم باول خدا بود و وجه نه کان الله و لم یکن معه شیء
 پس خلق را از نیستی متولد اند و قد خلقک من قبل

و بعضی مرد خضکان کلم الله الناس فیاثم فاذا ماتوا
 الدنيا حاتم و مردگان کلم اموات غیر احیاء و ما افسح
 من فی القبور و هر که ازین نذر ببرد از خواب بر خیزد و قیامت
 بر خاستن بود فاذا ماتوا الله و اموات فقد قامت
 قیامت و الکن مرک و در مرگت که ارادی موقوف قبل از قیامت
 و دیگر طبعی ایضا موقوف ازید بر کسکه الموت هر که مرگ را می
 ببرد بزند که با و در آنده شودت بالا اراده عجی بالطبیعة
 و هر که برک طبعی ببرد در ملاک و درانی افتد و بل من انبیه بعد
 الموت تر قیامت سری برست انبیا اجازت کشف آن ترند
 ده اندجه انبیا صحاب شریف اندجه قیامت دیگر اندجه انما
 مندر و اکل قوم هاد محمد صلی الله علیه و سلم که بقرت
 قیامت مخصوص آنکه انا و الساعة که هاتین حالتی باکتبا
 ایست که یسا لوفک عن الساعة ایا ن فرسیه ما فیم ایست
 یزید کرها الی و بک منتما ها انما انت منفرد و کتبها
 قیامت در ثوابت و شریف در عمل الیوم عمل بدو ثواب
 و عدل ثواب بدو عمل بفران و در روز قیامت شهیدان بنده

ملک

نکلف اذا جئنا من کل امیه بشهید و جئنا بک علی هلاک
 شهیداً حاکم قیامت کرامت و یحیی بالیقین و الشهداء
 و قضی بینهیم بالحق شریف رایت از شراع گرفته اند قیامت
 مقصد صاحب شریف میفرماید ما ادی ما فعل و کلامیکم
 خلق کما نهند و ما اثری از مقصد لک نرسد کوشش نند
 و معرفت محبت از وصول و کمالش عین وصول و از خبر خرا
 المیجش معنی واجب و درگاه ای مراتب چون ظن عدم و
 ابصار ظن بوجوب ای جهانت علم آن جهات انبیا لا اله الا الله
 فی مریه است و انما تمخرجکم الی یوم القيمة لا ریتیه
 و علم بوجوب آن جهات نیست مگر در رؤیت آن مقام که اول
 تعلیم علم الیقین است و انما الحجیم ثم لنز و نقایعین
 الیقین اثر اول که از وصول بسا لک رسد ایمان و اثر دوم
 ابقان یحقیق آن هدا الهی و حق الیقین ایمان کسب الیوم
 غیب آن بحول بؤمنون بالله و الیوم الاخر و یحیی
 بحب کمال در عالم غیب نراشت و ذکر کرده اند پس ایمان نصیب الی

و بعضی مرد خضکان کلم الله الناس فیاثم فاذا ماتوا
 الدنيا حاتم و مردگان کلم اموات غیر احیاء و ما افسح
 من فی القبور و هر که ازین نذر ببرد از خواب بر خیزد و قیامت
 بر خاستن بود فاذا ماتوا الله و اموات فقد قامت
 قیامت و الکن مرک و در مرگت که ارادی موقوف قبل از قیامت
 و دیگر طبعی ایضا موقوف ازید بر کسکه الموت هر که مرگ را می
 ببرد بزند که با و در آنده شودت بالا اراده عجی بالطبیعة
 و هر که برک طبعی ببرد در ملاک و درانی افتد و بل من انبیه بعد
 الموت تر قیامت سری برست انبیا اجازت کشف آن ترند
 ده اندجه انبیا صحاب شریف اندجه قیامت دیگر اندجه انما
 مندر و اکل قوم هاد محمد صلی الله علیه و سلم که بقرت
 قیامت مخصوص آنکه انا و الساعة که هاتین حالتی باکتبا
 ایست که یسا لوفک عن الساعة ایا ن فرسیه ما فیم ایست
 یزید کرها الی و بک منتما ها انما انت منفرد و کتبها
 قیامت در ثوابت و شریف در عمل الیوم عمل بدو ثواب
 و عدل ثواب بدو عمل بفران و در روز قیامت شهیدان بنده

و نیت یؤمنون بالغیب ایمان نصیب الی آخرت و با کمال
 هم یؤمنون انبیا من اقل ما اوتیتهم الیقین و کوبید
 و دعوت ایمان است امنوا بریکم و کمال ایمان باقیات و
 اعیان و یک حق با نیک الیقین ایمان مراتب اول
 قال لا اله الا الله قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا
 و لما بدخل الا ایمان فی قلوبکم توسط و قلبه مطمئن
 بالايمان باخر یا ایها الذین آمنوا پس ایمان نصیب بعد از
 ایمانی اذا ما اتقوا و امنوا ثم اتقوا و امنوا ایمان
 نیز ترابط فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکوک فیمما
 شجر بینهیم ثم لا یجد و انی انفسهم خرجا مما قضیت و سلموا
 تسلما اول انصاف و ایمان بعد از ان تسلیم انبیا بر رب ربک
 کلامه سوف تعلمون ثم کلامه سوف تعلمون کلامه سوف تعلمون
 علم الیقین است و انما الحجیم ثم لنز و نقایعین الیقین ایمان کسب الیوم
 غیب آن بحول بؤمنون بالله و الیوم الاخر و یحیی
 بحب کمال در عالم غیب نراشت و ذکر کرده اند پس ایمان نصیب الی

عی

عین الیقین چه علم هنوز نجات یافت اثر اهل ایمان بنده و نیت
 هم برهان و در رب و ما اظن الساعة قاعه و هم یحیی
 و یقین فون بالغیب من مکان بعید و اهل یقین دانسته
 که هم برهان نزدیک است اقرب الساعة و هم یحیی
 و اخذ و امن مکان قریب یوم یروونه بعید ازین
 قریباً بفر علیه السلام دست فرار و میوه بهشت بر گرفت
 حارثت بدو ابر احوال کرد و برانکه او من حقیقت حکم کرد
 از قال له کیف اصبحت با حارثه قال اصبحت موحداً
 قال علیه السلام ان لكل حق حقیقه فما حقیقه
 ایمانک قال رایت اهل الجنة یترأون و و کن رایت
 اهل النار یتعاصرون و رایت عرش ربی فقال
 علیه السلام اصبت فالزفر و من بعد و رایت
 بمکان و زمان آخرت چون دنیا نقص است بمشاکت و ک
 طفل و از او دایه و کوهواره که بر زینت دایه او زمانست و کوهواره
 او مکان بوجوبی بدو از زمانست و مادر او مکان زمان

سجده

هر یک با شری از آنرا پیدا شود مخصوص است آن طاعت که باقی
 چه عینی طاعت خداست و بعضی شریعی و علیها و اثرش غیر
 او را زمانه را طاعت که از مبدء است چنان حاصل آمد که بعضی
 از اول شد و بعضی آخر و ممکن را چنانکه بعضی باطن و چون
 هر دو بذات و طبع نیستند همچو آن نام نیست پس وجود بعضی از
 زمان اقتضا عدم دیگر بعضی میکند حضور بعضی از مکان
 اقتضا و غیبت دیگر بعضی میکند گذشتن زمان نیست و اینست
 همچنین اگر زمان وجود دارد در زمان است که کمتر از زمانی است
 و از خردی مقدار ندارد و حکما آنرا آن خوانند و اگر مکان را
 احاطی است همه مکان نیست نه جزوی را از همه مکان است که آن
 و زین و دیگر که نبات را احاطی است و آخرت از زمان و مکان است
 چراغ نقصان نمره است اما نشان آنکه از آن با اهل زمانه و مکان
 و مندر که زمانی بود و مکانی نماند و قوم باشد و نشان آنکه
 زمان تواند بود مانند حال و اما امر الساعة الا کل البصر
 او هو اقرب و نشان مکانی بفرایزین مکان و جنبه عرضها
 السحاب

بعضی ظاهر
 و بعضی باطن

السموات و الارض و ابداع هم زمانی است و صفات دیگر
 زمانی کند و اما امرنا الا واحد کلهم بالبحرین مبداء
 و معاد ازین روی نیستند بدانند یقین که آخرت تعلق زمان
 و مکان هم برین حیاتیست که در اما تعلقش بوقت زمان ضایع
 گفته اند البقیس خطرات و بوسع مکان افمن شرح الله
 صدق و الا سلام فهو علی نور من ربه **فصل**
 در اثرت بجزر خلافتی زمان علت تغییرت علی الاطلاق
 و مکان علت تغییر علی الاطلاق و کثیر علت محو و بعضی
 موجودات از بعضی پس چون بقیامت زمان و مکان مرتفع
 شود و جایها بر خیزد خلق اولین و آخرین مجتمع میشوند پس قیامت
 روز جمع است یوم یجمعکم لیوم الحجج و بوجهی روز فصل است
 چنانکه نیکوین مشهور است در وی حق و باطل بقیامت برسانند و نشان
 در مقابل یکدیگر نشاندند آخرت کون مبدی است و یوم یقوم
 الساعة یوم یبذل بقرقون حق از باطل جدا کنند لکن الله
 الخبیث من الطیب حکومت متخاصمان که در مقابل یکدیگر نشاندند

فضل کنند و حقیقت حق باطل باطل حکم کنند لیکل من هلك
 عن بینة و یحیی من حیة عن بینة لیقن الحق و یبطل
 الباطل پس قیامت روز فصل است اما فصل فصل فصل
 آن جمع میکند که در پیش بنام هر روز فصل فصل فصل
 الا و لکن حشر جمع هستند روز حشر و حشر نام فلم نقاد
 بنهم احدا اما حشر متفاوت قوی اجین است که یوم حشر
 المتقین الی الرحمن و قد اوتوا قوی اجین که یوم حشر الله
 الی النار و بر جمعه حشر که با آنکه سوس در طبع آن بود است
 و احشر مع من یتوکل و با آنکه سب احشر و الدان علیوا
 و از و اجم و همچنین قور بک لخصر فقم الشیاطین با کثر
 که نواحت احدکم حشر الحشره و چون اما رافعل برزخ
 حیوانی باشد که بعد ازین گفته شود و تصور و حاضر کنند آن صفات
 جمله حشره باشد و ای الخویش حشر حشر و حشر حشر
 ذاتی تواند بود و در اینجا بهر مرتفع است که و میر و الله الوالی
 حیدر القهار با آن سبب حشر بعض الناس علی صوحن
 عند

عندھا القردة و الحنازیر عبد الطاغوت
 و لکن انما هم کما یبذل اهل ان جهان پس فی ذلک لآیات
 لیقوم یعقلون **فصل** در احوال صفات حق
 در آن جهان و در ابدت و در روز که که درین عالم در عرض
 سلوک راه آخرت اند و یفاند و لکن از و اجان ثلثه فاما
 صحاب المنة ما اصحاب المنة و اصحاب المشامة
 ما اصحاب المشامة و الشا بقول الشا بقول و همچنین
 فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقصد فمنهم سابق
 بالخیرات سابق اهل و مدت اند از راه و از سلوک نمره اول خود
 مقصد هر سالک آن است و لا تعد عینا ک عنهم ان تبت
 آن کردی که آن حضرت و الم یعرفوا و ان غابوا لم یفقدوا
 و اهل بمن یتوکل و الدان نرا امر است بهر است که در حشر
 و در ثواب متفاوت اند و لیکن در حجاب متماثل و اول
 شمال بدان عالمند و این را که هر مرتبه است که در حشر
 اما در عذاب نیست اند قال لکل ضعف و لکن لا یعلمون

۳۰۷
وَجَنَّتْ بَنَاتُ يَوْمِي فِي الْعَذَابِ شَتْرُ كَوْنٍ وَطَرَفٍ
كَذَرْدِ دُوزَخٍ هَتِّ وَأَنْ مِنْكُمْ كَلَامٌ وَرَدَّهَا مَا بَقِيَ
عَلَى الظُّرْطِ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ أَيْ نَزَارُ دُوزَخٍ كَرْدِي
خَرْنَا بِأَوْحَى جَانِدَةٍ سَخِي كَرْدِ مَا مَلَّ اَهْلُ بَيْتِ كُوبِ
الْمُزِيْبَةِ اِطْعَامُ كَذَرْدِ دُوزَخٍ بَهْدِ اِهْلُ بَيْتِ اَزْدِ دُوزَخٍ
نَحَاتِ بَهْدِ اِهْلُ بَيْتِ اَزْدِ اِيَّا بَكْدَارِ شَمِ نَحْيِ الدِّيْنِ
اِتَّقُوا نَذْرَ الظَّالِمِينَ فِيهَا جَنَّتْ بَنَاتُ اِهْلُ بَيْتِ
بَهْتِ بَرْسَدِ اِهْلُ بَيْتِ بَهْتِ بَرْدِ اِهْلُ بَيْتِ بَقَا
اِنْ الْجَنَّةَ اَشْرَقَ اِلَى سَلَامَانَ مِنْ سَلَامَانَ اِلَى الْجَنَّةِ
اَيْ نَزَرِ بَهْتِ اَتَقَاتِ بَرْدِ اِيَّا خَلُوهَا وَهَمَّ بَطْمَعُونَ
اَيْ اِنْ اِهْلُ اَعْرَافِ اَنْدِ اَعْلَى اَعْرَافِ رِجَالِ بَرْدِ
كَلَامِ بَقَا اِهْلُ بَيْتِ اِهْلُ طَالِبِ اِيَّا بَهْدِ اِيَّا نَسُوا
عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَقْرَبُوا اِيَّاكُمْ وَصَفَّ اِلَى اِيَّاكُمْ
اِهْلُ بَيْتِ اِهْلُ قَضَا بَهْدِ اِهْلُ قَضَا بَهْدِ اِيَّاكُمْ
مَنْ سَمِعَ مِنْكُمْ وَرَكَ زَكَرِيَّ اَعْلَمَ وَجْهَ اِيَّاكُمْ وَجْهَ اِيَّاكُمْ

وَسَارَتْ

۳۰۸
وَسَارَتْ وَتَسَارَتْ بَارِزَانْدِ اَنْدِ اَزْدِ اِيَّاكُمْ اَنْدِ اِيَّاكُمْ
نَتَوَانِ بَيْتِ كَلَامِ نَصَحَتْ جَلُودَ هَمَّ بَقَا اِيَّاكُمْ جَلُودُ
غَيْرِهَا لَيْدُ وَتَوَالِ الْعَذَابِ لَاهِرِ هَمَّ بَقَا اِيَّاكُمْ
سَمُومَ وَزَمَرِ دُوزَخٍ مَرْدِ اِيَّاكُمْ بَقَا اِيَّاكُمْ
لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظِلٌّ مِّنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظِلٌّ مِّنَ
بَدْنِ اِيَّاكُمْ طَعَتْ كَرْدِ اِيَّاكُمْ اَزْمَانِ اِيَّاكُمْ
وَزَمَانِ اِيَّاكُمْ اَصْدَارِ بَعْدِ خُودِ اِيَّاكُمْ اَزْمَانِ اِيَّاكُمْ
كَلَامِ اَوْدِ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
وَاِهْلُ بَيْتِ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
وَرِدِ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
اَزْمَانِ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
يَحْزَنُونَ الْخَرْنَ عَلَى مَا فَاتَ وَالْخَوْفَ بِمَا لَمْ يَأْتِ
چُونِ بَدْنِ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
اِنْ اَقْضَى اِلَهُ وَرَسُوْلُهُ اَمْرًا اِنْ يَكُوْنُ لَهُمْ اَلْخَيْرُ
مِنْ اَمْرِ هَمَّ بَقَا اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ

اَزْمَانِ

۳۰۹
فَاَكْبَرُ عَدْلٍ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
اَزْمَانِ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
وَاِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
وَبَرْدِ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
سَمُومَ وَزَمَرِ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا وَيَقْوَى مِنْ كَانِ اِيَّاكُمْ
وَنَجْبِيَّةِ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
وَعَوْنِ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
بِحَاصِمِ اِهْلِ النَّارِ مَا لَاهِرِ كَلَامِ اِيَّاكُمْ
اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
قَوْمِي وَاَنْ بَرْدِ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
طَرَفِ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
بِاِلَهِ طَرَفِ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
وَزَمَرِ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ

الْحَجْمُ

۳۱۰
الْحَجْمُ كَرْدِ قَوْمِي اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
وَكَلَفِ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
كَدَرِ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
كَدَرِ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
لَطْفِ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
كَدَرِ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
دَرِ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
وَمَا فِي اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
بَيْتِ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
بُودِ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
دُوزَخِ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ
بِاِلَهِ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ اِيَّاكُمْ

قَسَمْتُ

المعنى في الشمال مضلة بخلاف اعراق الجنة عن بعض
 والثالث عن قسارهم اكرمهم في شمال ايتان من باب
 كذا يدى الرحمن يعني **فصل هشتم** در شرح بعض
 اعمال وكرام الكاتبين ونزول ملائكة وشياطين برئكة ايتان
 قول وفعل ما دام كذا وكون اصوات وحركات شبيهة
 وثبات في نصيب شبيه وچون يكون كذا بت تصوير آيد باقى
 ثابت شوند وهر كذا قولى كويد يا فعل كذا اثرى ازان با او باقى ماند
 وپاى سبب كذا اقتضاى كذا سبب ملكه كذا كذا وجود ازان ملكه كذا
 با آن قول با آن فعل آسان بود و اگر نه ضيق بود و چي چكس علم
 وضعت نخواستن اموت و نماند كذا و كذا و كذا و كذا و كذا
 فائده شود و اى آنكه از اقوال و افعال با مردم بايد تحقيق
 كذا بت و تصور ازان اقوال و افعال باشد و محل آن كذا باشد و
 تصور با كذا بت افعال و صحيفه اعمال خوانند و اقوال و افعال
 چون متشخصند كذا كذا بت با قضا كذا بيان كنيم ازان كذا كذا
 و مصوران آن كذا بت و مصورات كرام الكاتبين شبيه قولى
 كبر

كه برهمن شبيه حضرت اهل بيت نبيند قولى كه شمال شبيه
 اهل شمال نبيند اذ يلقى الملقين عن المعين و الشمال
 در خبرت هر كس كذا ازان حسنه فرشته در وجود ايد كذا
 مثاب دار و هر كس كذا ازان سببه شيطاني در وجود ايد كه
 او را عقوبت اود و خود در قرآن ميفرمايد ان الله يلقى الولا
 ربنا الله شمر استقاموا ليتقول عليهم الملائكة
 الا تخافوا ولا تحزنوا وابتشروا بالجنة التي كنتم
 نوعدون نحن اولياءكم في الدنيا والاخرة وبقا
 ان اهل انبلكم على من تقول الشيطان تقول على
 كل اناك اشيم و همجن و من يعش عن ذكر الرحمن
 نقض له شيطانا فقولاه قمر بن عيسى كبر عبادت
 اهل بيتش ملك شيطان هر دو يكيت و ازان بتا و ثبات
 آن ملكات بودى و ثبات عقاب ابراهيم كذا در زمان ايد
 كرده شبيه و چي نبوى و لكن انا جمل اهل الجنة في الجنة
 و اهل النار في النار بالثبات پس هر كس متفقال و در

بنكي با بدى كذا شكي و بدى در كذا با كس و مصور شود و مؤيد بخلاف
 ماند و چون پيش چشم ايتان دارند كذا اذا الصحف نشرت
 كذا كذا ازان غافل بوده باشند كذا كذا كذا كذا كذا
 در صفة و لا كبير الا احصاها و وجد و اما عباد
 حاضر ايجس در اضا ريبا رانده آكه از نفس تسبيح با حمله
 مثلا حوى بيا فريند كذا در بهشت با و داني ازان تمتع مى ماند
 و در دبر بهشت چنين ازيات كذا كذا ازان اشخاصي آفريند كه
 سبخت و عقوبت قولى شبيه كذا كذا در قصه سرفراز آده
 انه عمل غير صالح و در بني اسرائيل و لقد نجينا نوا اسرائيل
 من العذاب المعين من فرعون انه كان عاليا من اللعين
 و در خبرت خلق الكافر من ذنب المؤمنين و شمال ايتان
 و اى عده كبر ايتان و ان الداء والاخرة ليجي اليمين
 كانوا يعلمون پس هر چه در نظر دنيا و زور اى عباد از غير
 حواء نبيند چون آن عباد عطا از پيش بر دارند كذا كذا
 عنك عطاءك فبصرتك اليوم حديد و ايتان كذا بود
 كه ازان

كه ازان حيات كذا جفت كرس مبر و كذا كذا كذا كذا
 زنده شوند او من كان ميتا فاحيينا و جعلنا له نور
 يمشى به في الناس كمن مثله في الظلمات ليس بخارج
 منها انرا ايدان بنده كشته و ميت اجابت دعا اللهم انا
 لا شياء كما حي پس هر كس با بعد از كف عطا و در بهشت
 خود بيايد خوردن و حب خود و دن و كل انسان الزناه
 طامث في عنقه و يخرج له يوم القيامة كتابا و
 اقراء كتابك كفى بنفسك اليوم عليك صيبا
 سابق بالخيرات شبيه با اهل بيت كبر كذا فاعيشون تموتون
 و كذا تموتون فبعثون كذا بت ايتان او با از جانب و
 با و دهند فاما من اولى كتابه بيمينه و كذا كذا كذا
 بهشت و لو قري في البحر موت فاكسول و ستم عند
 و بجم با اهل شمال كذا بت ايتان زور اى ظهور با از جانب و
 دهند و اما من اولى كتابه و مرآة ظهريه و اما من اولى
 كتابه بيمينه **فصل نهم** در شرح بعض طبقات اهل

حساب در روز حساب مردمان در طایفه اندک و طایفه بزرگ
 فیما بین حساب این در صنف اول است بقول
 که از حساب نمره باشند در خبرت که چون در رتبه این حساب
 گاه بر نمره فرشته از این حساب بلند شوند و گاه با داده اند
 تا حساب باز دریم خط حضرت برسد که نیکو بنده شمارا حساب
 این را در رتبه خود خط نبی غیرت ما علیک من خواهم
 من نبی و صنف دوم جماعتی از اهل بی که بر سیات اقدام کرده
 باشند و صنف سوم جماعتی که در توان این را از سیات باشند اما
 اهل حساب نیز در صنف اند صنف اول جماعتی که در توان اعمال
 این را از حدت خالی و صنف دوم که در حیطه ماصنعوا
 فيها و باطل ما کانوا یعلمون در رتبه این است
 و قدینا الی ما علیک من عمل فجعلناه هباء منقرا
 سیم اهل حساب که در خطوا اعمالا صالحا و آخر سنیان و این
 دو صنف باشند صنفی که در حساب خود همیشه کارند خاسبو انفسکم
 قبل ان تحاسبوا بشنیدند اند لاجرم بقیات حساب
 حسابا

حسابا باینرا و صنفی که از کتاب حساب غافل بوده باشند
 لاجرم بمناقشه حساب مبتلا شوند و من نوشتن فی الحساب
 فقط عدت و حساب عبارت از جمع و جمع و جمع است
 حجت و سیات است که تقدیم یافته باشند تا یکم عدل برای
 بیا بند و همیشه موقفا فی رتبه بود و قضا باشد لا یخرج حساب
 المومنین الی یوم القیامة **فصل دهم** در اثبات
 بوزن اعمال و ذکر میزان و الوزن بومئذ الحقین
 ثقلت موازینهم فالذلک هم الفلحون و من خفت
 موازینهم فالذلک الذین خسرو انفسهم و انظر
 که اقتضاء الطبیعا نفس فاعل کذا نسبت آن بفعل اولی است
 کشته را از اضطراب حرکت تا صحرانها دارد و در هر رتبه
 بحر نفس و تنبیه امور و خدشه کند نسبت خفت ادلی و خفیف
 تغییر که در هر حادث شود و حرکت اند و حرکتش از نظم خارج بود
 و اطمینان نفس مستلزم رضا بود لاجرم قانما من ثقلت موازینهم
 فهو فی عیشة واضیة و اختلاف حرکات نفس منبغیة

و ما امرنا الا واحدا و عالم خلق مثل بر خد و مرتب است
 ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین و محکم کلام
 مثل بر ايات و تلك ايات الله تلوها علیک
 بالحق کتاب مبین مثل بر ايات تلك ايات الکتاب
 المبین کلام چون مشخص شود کتاب باید چنانکه امر و ایت
 فعل شود و نمی شود پس صحیفه وجود عالم خلق کتاب است
 جل جلاله و ايات و اعیان موجودات آن فی اختلاف و دلیل
 و النهار و ما خلق الله فی السموات و الارض کتابا
 یقوم یتفکرون و این ايات در آن کتاب ثبت است
 تا خلق بمطالعه ايات فقا که در افاق ثبت است و ایت
 قوی که در انفس مبین حق رسد ستریم اياتنا فی الکتاب
 و فی انفسهم حتی یقینن نعم الله الحق و مردم نا تحت
 مکان زمانه ايات بروی خوانند و با اومی نمایند یکی بعد از
 دیگری و آن روز نیست که بدوی گذرد و بعد از روزی و
 بعد از قاتل که می تواند که در هر ايات الله است فی ذلك

و هو امودی بها و لاجرم و اما من خفت موازینهم قاتمه
 ها و بیه و نیز ابلیس از آتش افروخته اند و آدم را از آتش
 خلقی من ناپ و خلقته من طین و آتش خفیف است
 و ناک نفیل پس افعال البیس اقتضا خفت کند و افعال
 اقتضا نفیل چه کل یعمل علی شاکلته بعضی گفته اند کلمه
 لا اله الا الله میراست هر چند فرموده اند کلمه حقیقه
 فی اللسان ثقیله فی المیزان اما نسبت با بعضی مردم وزن
 و میزان مرد و بلیت علامت آنکه این کلمه میراست است که در
 در کف و عدم در کف و حرف استنسا که وی با عدم دارد و در
 با وجود و بلیت است و نیست که هر دو کف بدو هستند و این کلمه
 فاصلت میان مسلمانان و کافران و بهرین و در رتبه من
 قال لا اله الا الله دخل الجنة **فصل دهم**
 در اثبات بطی آسمانها کلام خداست و بلیت و کتاب است
 و بیک کلام امر است و کتاب خلقی اما امرنا الشیخ اذا قال
 ان نقول له کن فیکون و عالم امر از خدا بلند از کثر مرقه
 و ما

لآیات بر مثال که نامه می خواند نظری بعد از نظری حرفی
 بعد از حرفی پس چون نظر بصیرت او بکمال میرسد کند و شود
 چنانکه اهل قیامت را گفته اند از عالم خلق بگذرد و با عالم
 امر رسد که بعد از آن از آنجا بوده است بر هر که بیکجا مطلع
 گردد مانند آن که در آن آیه مثل برسطور و حرف نگارید
 در پیچیده پیش او باشد یوم نطق السماء کلمی السموات
 والسموات مطويات بيمينه می گوید بشمال تا در آنکه اهل
 شمال را از طی اسمانها بقبضی نیست و اگر بخود قدرت مطاعت
 در نشسته باشد و چون بروخوانند اسماع بکنند خاش این بوسیله
 آیات الله بتلی علیه قسم بصیرت بکبر کان لم یسمعها
 فبشره بعد بالیم و در سمع و بعد کلام و کتاب اسرار است
 که در آن درین مختصر ممکن باشد **فصل دوازدهم** در آیات
 بنفیس صور بتبدیل زمین و آسمان نفی صور قیامت و نفی
 اول جهنم امانت هر که ندارد که حیث دارد از اهل آسمانها و زمین
 که صاحبان هر تنزلی و باطن تاویل اند تا بر محسوس معقول خود

سید

کرده اند

کرده اند و نفی فی القلوب و صفی فی السموات
 و من فی الارض الا من شاء الله و اماتات این
 بکشف عوارضات و کسرا و دیانات این آیه
 نیست خود و درش نیست خود و درش بقیف انکم و
 تعبدون من دون الله حصصهم انتم لها و
 ردون متیقن شوند و این واقع علیهم القول اخر
 جنالهم دایه من الارض تکلمهم ان الناس کانوا
 باایات لا یوقنون و نفی دوم از جهت اجابت این
 بعد از امانت و قیام از خواب جهالت نشیخ فیه
 اخرى فاذا هم قیام یظنون و در قیامت بعثت
 ثم انکم یوم القيمة تبعثون پس ثواب عقابت
 و کس باشد که دنیا و آخرت اینان نمیشدند پس کشف
 العطاء ما از دست بقینا به ان حجاب باشد که کشفنا
 عند عطاءک فبصرک الیوم حدید پس عمل و ثواب
 هم یکی بود که لرغبت او لرغبت بلایه اهلان بقید

و اذا الکواکب انشجرت و ماه محو شود و خسف القمر و
 مستفیض یمنیض بودند و جمیع الشمس و القمر چون زلزل
 و نور یکی شود و از افق اتری مانند و از استفاقت و اذا
 الشمس کورت لا یرون فیها شمسا ولا کوهرا
 جبال را که بسبب عظیم طرق و وصول و مقفی مقامات بعث
 سدرت با دل کالغین النفوس کند و با خبر یک کشف
 و یستلونها عن الجبال نقل بنسفه ما در فی فغانید
 عا قاصصا کلا تری فیها عوجا و لا انا یمنیض
 تنزیه و بکار که عبور آن جز بکشتنها رسد به حال نیست
 و کسند لال بنواکب کوکب متغیر شده از میان بر نبرد و اذا
 الجبال کسرت ما بحر و بر و شب لا و آسمان زمین کسرت
 و خلایق بعرض قیامت ظاهر شوند فاذا هم بالشاهرة
 اهل برانخ را حجب رقیق و کشف از پیش بردارند و اذا القلوب
 و در مواضع کشف و اسرار بردارند و قسوم انهم سئلون
 انما که محسوس رخ خلاصی باشد روی بیار که بر بیت زند فایا

بعثت

و اهلان اعبد پس این انتظار قیامت بعث
 و ثواب باشد و غیر این تر از زشتات ثانیه کشف کنند
 که هستی این نیستی بود است و نیستی هستی و در این
 به ذاتی و صفت این را بصفتی و بی صفی صفت پس بنسب
 ظواهر چیزی مانده است که اینان از اینها هر دو دارند و این
 و حقایق نه این که این باطن و حقیقت باشد اند و از آن
 دفاع حجب هر دو باطن بحقیقت حقایق و در ذات
 رسد پس زمین نه آن زمین بود که در زشتات اولی از زمین
 می درشته و آسمانها نه آن آسمان بود یوم تبدل الارض
 غیر الارض و السموات و تبدل الله الواحد القهار
 در امانت بجا لیا که روز قیامت
 حادث شود و قوف خلق بعرض افتاب منیف انوار کائنات
 در آخر پیش از عالم و ماه از دستفاقت نور میکند و درون
 خود افاضت میکند و در وقت غیبت او کوکب سباز فیض
 انوار خردی از پس چون نور انوار میکشوف شود کوکب را و در

فصل دهم

و ان

صلوات الله
عليه وآله
التي لا تنقطع
فيما ارقبته

من لا جدات الى عظيم فيسئلون موم وزياد وقرين
از كدام و ساج و انعام بازسانند تا صورت اطراف تفاد
يؤخذ التسم من الصل والناب من الذيق القران
من الكسور لا يرون فيها شمس ولا شهر بيا اكر
بهر طرف تضاد سبب ملاك خلق بود بصورت كبريتي
بهشت و دوزخ يكسانند تا بمر که هر که نیت نیک باشد بهشت
که حیات بدی باشد عیاں شود و دوزخ را بصورت انشیری
آیند و حی و یومئذ یحکم ما اهل عیال و اراث بدیدند
و برزیت الحییم لمن یری و از هولت بدید و اجزائی
بر نیستی خود اطلاع یابند فتنه شد و لولا ان حبسها
لاخرقت السموات و الارض
در اثارت بدرمای بهشت و دوزخ مشعر صیو که بدان
عالم ملک در آن کنند صفت تنوع طایفه آن حواس
و دو باطن و آن خیال و دهم است که یکی مدرک صورت و دیگر مدرک
چه مفکره و حواس و داکر از شش منبسط بل افشند و نفس که محبت
انوان م

صورت چهارم

هو الكد و عقل را در متابعت هو اسخر کرد اند اخراست بر آن
الحد هواء هر یک از این شش عصب باشد از سبب ملاک و اضله
الله علی علم تا مکن این بود فاما شش طیف و الشرح الحق الدنيا
فان الحییم حی المادی بر که هر یک از این شش عصب باشد
از درمای دوزخ بود لها سبعة ابواب لكل باب منها
خبره مقصوم و از عقل که مدرک عالم ملکوت و در شش
ریشه مطاع باشد و نفس را از هوا و امع گذر تا بدر که از آن
مشعر مطاع از کتاب الهی در عالم خلق که در اکرش با شش عرق
باشد بتقدیم شش و بعقل نیز اسما ایات کلام الهی از عالم
تلقی که خلاف آن قوم که گویند ناسمع او تعقل با کثافتی
اصحاب السعیران شش عرضتک شفقت بر مای بهشت باشد
و اما شش خاف مقام ربه و تحمی النفس عن الهوی
فان الجنة حی المادی
دوزخ بدر آن امر در بارخ علوی و السابحات سبحان و
السائفات متبعا فالله بآیات امر باحوال این شش

۱۰

سبانه اند که در دوزخ مرج سیر میکنند و مجمع عطف دوزخ
نورده بود و مبانی امور در برانخ سفاه نورده عفت مبادی
قوای بنایت سه اصول و چهار فروع در دوزخ مبادی قوای
حیوانی ده مبادی است که از آن جدول طایفه است و پنج باطن و دو
مبادی حرکت یکی قوت جذبت و دیگر قوت دفع مجمع نورده
باشد پس مردم مادام که در سجین و الجحیم است بر تافران
نورده کاران علوی و این نورده کارکران سفی از این منزل
بر بگذرد و لا می که کا تعیشون تموتون و کما تموتون
تبعثون پس چون از سجین و الجحیم برسد او را ملک باطنی
نورده که از آثار تعقی که از این دو نورده چنان که گفته آمد
با و پرست باشد معتدب و از و علیها تسعة عشر مکرر و عراط
مستقیم و ان هذا صراط مستقیم فاتبعوا ولا تتبعوا
السبل فتفرق بكم عن سبیلها بگذرد تا نورده ابواب
لم در ضیانت با و اسلم رسد و از این نورده زمانه خلاص باشد
ضرب الله مثلا رجلا فیه شرکاء متشاكسون و

سالا

سالا الرجل هل یستویان مثلا الحمد لله بل اکثرهم
لا یعلمون در اثارت بگویند بهشت
الکچ در دوزخ باز آن بود آب ده حیات فدا صفت نبات
و حیوانات و جعلنا من الماء کل شیء حی و مانند مواضع
و نضیع که عوم مردم را با آن انتفع باشد و کسی بعضی صاحب
و بعضی اسن و بعضی غیر اسن بهتر غیر اسن و شیر ماده نر و نر
حیوانات است ایام طفولیت مانند مبادی و طوایف علوم که از این
مبتدیان باشد و از آن نیز بعضی مسجل و بعضی متغیر و بعضی غیر
باشد بهتر بنی غیر متغیر است و عمل از شیر خاص است چه غذا و بعضی
حیوانات است و بعضی اصناف در بعضی احوال و موافق
از خبر و احوال آن نیست نه حقائق و غوامض علوم که انتفع
بدان خاص الخواص و محققان باشد و از آن نیز بعضی متوسط و بعضی
بهر بنی صفت و غیرا عمل خاص است چه خاص نوع است و از آن
بعضی اصناف و در بعضی احوال و برای اهل دنیا و بهشت است از حیران
اهل بهشت حلال و اب نرا ظهور و از آن بعضی مویست و بعضی شط

اسن از عظم امور و از آن

که در بعضی

و بعضی ملذذ و بهترین ملذذات و طهارت پس آب سبب خلاصت از آنست
و شیر از نقصان عمل از بهاری و خمر از اندوه و چون اهل انساب
کمال اندیش این علم است این چهار درجه تمام چه آنچه نفس را بدان
انفع بود و الا بیغسل مثل الحنة التي وعد المتقون فيها
انهارت من ماء غير اسين و انهارت من لبن لم يتغير طعمه
و انهارت من خمر لذة الكفار بين و انهارت من عسل
و لهم فيها من كل الثمرات اما شمرات بهتر در نظر اهل
مت به نماید زیرا که این حق باطل مت براند و اتواند شمرات
در درون بخ باز و این چهار درجه هم عین و فطران و مهل و بیک
الامثال تقریبها و ما یعلمها الا العالمون فصل هفتم
در اثبات تجزین بهتر و درخ و سبب رسیدن مردم فطر
اولی که در زنج اولی بود با بقدر مردم را وجود داده اند پس
پس از آن پس قدرت چه باولی موجود بود و بحد صورت سواد
و مضغ و علقه و عظام و لحم تا بعد از این زنده و جز در حال
علی الا انسان چیست من الذکر لم یکن شیئا مذکور و

و یکچیز بنده بود تا قوت حرکت و بطش او ظهور کرد و یکچیز متحرک بود
تا قوت تیز میان نفع و ضرا تعقل آمد و بعد از این قوتها برید
نفع و کاره و ضرا رشت و چون مقام عوالت با فطرت اولی
می باید که این صفات در متضای شود بر عکس این ترس است از آن
که ارادتش در ارادت واحد مطلق که معیشت متفرق متضای
نشد و صفات او را هیچ ارادت نماند و چون وجود کل تابع ارادت
واحد مطلق است تعاضد از هر یک یک مطابق ارادت او باید که در صفات
و صاحب این درجه همیشه در بهشت بود لکن فیما بینا نشان
و دنیا مرید و بایب فاضل بهشت را رضوان خوانند چه
بدین مقام رسید از نعم بهشت لذت نیابد و در خواران است
اکبر و بعد از آن باید که قدرتش در قدرت او تعاضد متضای شود
تا خود را هیچ قدرت مغایر قدرت او نداند و این مرتبه را توحید خوانند
و میگوید کل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره و بعد از آن
باید که علمش در علم او تعاضد متضای شود تا خودی خود نباشد و این مقام
اهل وحدت اولئک الذین انعم الله علیهم هیچ نداند این

مرتب بر تسلیم خوانند و تسلیم و تسلیم و بعد از آن باید که در جودش
در وجود او تعالی مقصود شود تا بخود می خود باشد و این مقام اول است
و لئیک الذین انعم الله علیهم و اکرر کلماتی طریق بر
در حسب ارادت خود درود ارادت او و او را می مختلف می نصف
کند و لواحق الحق او و هم افسدت السموات و الارض من
ضیعت پس از او را می خود منوع شود و جعل بینهم و بین ما بین
و در خط خدا تعالی افتد افسد افسد و ضل الله کن یا و بسط الله
و او را اول بهادر رسد تا به عدل سلاسل امرای کل معلول و مقدر گردد
و تا امرای صفی مالیک با این سبب زن با ویرا مالک خوانند و بعد از آن
باز از آن در ربه توکل در که خدایان باشد و آن بخلاف الکفر فی الله
نبر که من بعد از و باز او در حسبیم در که هر آن و من یصلی الله علیه
من نکریم و باز او در ربه و در که لعنت فاولئک یلعنهم
و یلعنهم اللّٰه عینون تا به کینه استقامت و قدرت و وجود و در اول
اقتضا و قدرت نامتناهی و علم ذاتی و مستطاب و آن که در و ذی القدر
الغظیم استبداد و این قوم با حسن اقتضا و عجز نامتناهی و جعل کل
و منین

و نیست چنانکه و ذلك الخرف العظيم
در اثبات بدو است طوبی و درخت علم و قدرت
از ادوات که مبادی الهی را فی الخلق است صفت مختلف
و قدر بسیار است که اما اعتبار ذات مختلف که نسبت با عقل
خلق نیست به مانند و خود را در اختیار ما که نسبت با عالم امر دارد و انوار
صورت معقول را محسوس کنیم آن صورت از آن روی که تصور کردیم
معلوم است و باقی عالم باشیم و از آن روی که با ما پیش کرده ایم تصور
ما باشد و ما بر آن قادر باشیم و از آن روی که تا کنون هستیم تصور شد
مراد است و ما را از امرید باشیم پس معلوم و مقدار ما به یکی باشد
در این صورت و علم و قدرت و ارادت او تمام است حکم دارد پس است
صفت او را متحد بود بلکه واحد بود و کسی که علم او عالم و قدرت
او قادر بر افرایش برید چنانکه در حال اهل بهشت نفییم و چنانکه
در خبر آمده است **كُنْتُ لَهُ سَمْعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِي وَبَصَرُهُ الَّذِي**
يَنْصُرُ بِي لَطْفِي أَجْعَلُكَ مِثْلِي وَلَيْسَ كَشَلَّةِ شَيْءٍ بَعْدَ حَرَجٍ ارَادَ
او بدان تعالی که در حال موجود شود یعنی تنه و وحدانش که بود

وایستغفار مثال درخت طوبی است درختی که هر چه بنشیند از او درخت
 کند باز از وی این نهم دفعه واحد بران درخت حاصل شد
 و در پیش این نهم طوطی نهم و حسن مابین باران حال
 که در آن صفت قضای نکر کند بحسب نوعی از ناکامی
 و عذاب است لکن انظروا الى ظل ذی ثلث شعبلا
 طلیل ولا یغنی عن الذهب پس بجا درخت طوبی است
 ز قوم باشد آنها شجره تخرج من اصل الجحیم طلعها کانه
 الشیاطین طلع ابدا وجود نهم است که سبب انبات درخت
 و الشیاطین اهل مردیه ان الشیاطین یجری من این
 آدم مجری الدن و دروس این شجره ای انقضی پس مبارک
 نفس بدای این درخت و منشش اصل با وید **فصل نهم**
 در اثرت بجزوین چون بیده بصیرت مؤمن بکل توفیق شود
 شود ابراهیم و در هر طایفه ملکوت هر دو کون قادر شود و لذلک
 نوی ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لیکون بین
 الوقین واردان حضرت عزت که از پرده غیب ظهور میکنند

ک

یک یک ذره از ذرات کائنات خورشید را باطله نور
 می آید و در آنست که در کمالی به جلاله گفته اند هر که در نیکوترین
 صورت از صورت مخلوقات تمیز نماید آنکه در قصه مردم اند
 است تمیز لها بشیر است و چون منع از انست بدو
 اثران عالم حدث که مقتضی از دواج ذات و صورت باشد بگوید
 بر وجهی که مقتضی بآنها دو صورت بند پس هر یک از ان صورت
 یکی از حورای بهشت باشد این از دواج حاصل کرد و زواج نهم
 مجبورین و باین سبب که هر چه این برده کدین از دواج
 و اهل نضا و صول مقصودات فی الخیام و حکم اند
 نامحرمان عالم نکر راجع ان قوم که بظا و علم ملک باز مانده
 و در آن قوم که باطن عالم ملکوت محو شده و صلوات ناکمن
 است لم یطمعش انفس قبلهم ولا جانت باشد و سبب
 سعادت این عالم هر نوبت موجب التذانی بود زیادت
 از نوبت اول مانده مجبور بفقود که بوزارهاست طاعت
 شود بکارت و عزایت آن لذت متجدد تر میشود و الله اعلم

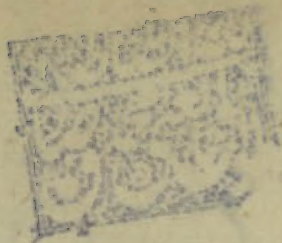
فصل سیم در اثرت ثواب و عقاب عدل ائمه
 جاء بالحسنة فله عشر مثا لها و من جاء بالسیئة
 فلا یجزي الا مثا لها و در موضع دیگر مثل الذین یقفون
 امر الحکم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنا
 یل کل سنبله مائة حبة والله یضاعف لمن
 یشاء اما قومی شده که در خیر فضل الله یدین الله
 سنیاتهم حسنات و باران این نهم که حطت اعمالهم
 و قومی شده که از خیر عدل الله من بعمل مثقال ذرة
 خیر امیر و من بعمل مثقال ذرة شر امیر و باران
 این نهم که لا حرم انهم فی الاخرة هم الاخرة و
 و بعض قومی را بویکتیم کفایین من رحمة و قومی را بسعد
 بضم مرتین و قومی را در ثواب تضاعف لهم و لهم
 اجر کثیرم و قومی را تضاعف لهم العذاب این تفاوت
 سبب تفاوتی است که در حسنات و سیئات است و قومی
 که حسنات لا یول حسنات المقربین و از سبب آدم تا پیش
 تفاوت

فمن یزید من جاء
 بالسیئة فلا یجزي الا
 عملوا السیئات الا
 الا ان یعملون من جاء
 بالحسنة م

۳۳۴
 ساطع الا

تفاوت بسیار و در خبرت که ضربت علی بوم الحنفی
 یوزن اعمال الثقلین پس بالاء همه ثوابها ثواب
 ان کانت حکم ان جهاد خودی خود زیان کمالی خسران
 انفسهم و انها که اعمال این نهم ثواب متحد اهل
 فوز اکثر اند فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره
 اعین این نهم مالا عین رات و الاذن سمعت
 و لا خطر علی قلب بشر این نهم از ثواب منزه اند و دنیا
 و آخرت بر مرد خدای حرمست الدنیا حرام علی اهل
 الاخرة و الاخرة حرام علی اهل الدنیا و انها
 حرامان علی اهل الله سبحانه ربک و البغیة
 عما یصفون و السلا علی المرسلین و الحمد لله
 رب العالمین
 تمام شد مختصر آغاز و انجام بعون الله و توفیق





۲۲۷

